

وظائف پرولتاریا در انقلاب ما

طرح پلاتفرم حزب پرولتاری



و. ای. لنین

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

جنبه ی طبقاتی انقلابی که به وقوع پیوسته است

سیاست خارجی حکومت جدید

قدرت دوگانه ی خود ویژه و معنای طبقاتی آن

خود ویژگی تاکتیک که از گفته های پیشین ناشی می شود

دفاع طلبی انقلابی و معنای طبقاتی آن

چگونه می توان به جنگ خاتمه داد؟

نوع جدید دولت که در انقلاب ما پدید می آید

برنامه ی ارضی و برنامه ی ملی

ملی کردن بانک ها و سندیکاهای سرمایه داران

وضع کار در انترناسیونال سوسیالیستی

ورشکستگی انترناسیونال سیمروالد. تأسیس انترناسیونال سوم ضروری است

حزب ما باید چه عنوانی داشته باشد تا از نظر علمی صحیح باشد و از نظر سیاسی به روشن ساختن ذهن پرولتاریا کمک کند؟

پسگفتار

منتخب آثار لنین صفحه ۴۵۸

بازنویس: یاشار آذری

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de/>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

وظائف

پرولتاریا در انقلاب ما

طرح پلاتفرم حزب پرولتاری

لحظه‌ی تاریخی که فعلاً روسیه می‌گذراند دارای مشخصات اصلی زیرین است:

جنبه‌ی طبقاتی انقلابی که به وقوع پیوسته است

۱- قدرت حاکمه‌ی قدیمی تزاری که فقط نماینده‌ی مستی ملاک فنودال بود و بر تمام ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) فرمانروایی می‌کرد در هم شکسته و برافزاده ولی کارش تمام نشده است. سلطنت رسماً نابود نشده است. باند رومانف‌ها به دسایس سلطنتی خود ادامه می‌دهد. زمینداری عظیم ملاکین فنودال از بین نرفته است.

۲- قدرت دولتی در روسیه بدست طبقه‌ی جدید یعنی بورژوازی و ملاکین بورژوا شده افتاده است. از این لحاظ انقلاب بورژوا دموکراتیک در روسیه پایان یافته است.

بورژوازی پس از آن که به حکومت رسید با عناصر علناً سلطنت طلبی که در سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۱۴ به تقلای بی سابقه خود برای پشتیبانی از نیکلای سفاک و استولیپین میرغضب ماهیت خود را آشکار ساخته بودند

(گوچکف و سیاستمداران دیگری که از کادت ها^۱ هم، دست راست ترند) وارد بلوک (اتحاد) شد. حکومت جدید بورژوائی لووف و شرکاء کوشید با روماف ها در باره ی احیاء سلطنت در روسیه به مذاکره پردازد و به مذاکره پرداخت. این حکومت، در حالی که نیت خود را در پس پرده ی جملات انقلابی پنهان می دارد هواداران بساط کهن را به مقام های حساس می گمارد. این حکومت می کوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) را حتی المقدور با اصلاحات کم تری به بورژوازی تسلیم نماید. حکومت جدید هم اکنون دست به کار این شده است که به هر وسیله ای شده از اقدام انقلابی به عملیات توده ای و تصرف قدرت از پانین به توسط مردم - که یگانه تضمین موفقیت های واقعی انقلاب است- جلوگیری نماید.

این حکومت موعد فرا خواندن مجلس مؤسسان را تا کنون حتی معین هم نکرده است. این حکومت دست به ترکیب زمینداری اربابی که پایه ی مادی تزاریزم فنودال را تشکیل می دهد نمی زند. حتی فکر این را هم نمی کند که عملیات بنگاه های انحصاری مالی، بانک های بزرگ، سندیکاها و کارتل های سرمایه داران و غیره را واریسی کند، اعمال آنان را برملاء سازد و آن ها را تحت کنترل خود گیرد.

^۱ - کادت یعنی حزب دموکرات مشروطه طلب. این حزب، حزب عمده ی بورژوازی روسیه یعنی حزب بورژوازی لیبرال سلطنت طلب بود که در اکتبر سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت. کادت ها که دموکراتیزم جعلی را وسیله ی استتار خود قرار داده و حزب خود را حزب «آزادی خلق» نامیده بودند، می کوشیدند دهقانان را به سوی خود جلب کنند. آن ها سعی داشتند تزاریزم را با شکل سلطنت مشروطه حفظ نمایند. کادت ها بعدها به حزب بورژوازی امپریالیستی تبدیل شدند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر کادت ها بر ضد جمهوری به توطئه ها و طغیان های ضدانقلابی دست زدند.

عمده ترین مقامات وزارتی که دارای اهمیت قطعی است در حکومت جدید (وزارت کشور، وزارت جنگ یعنی فرماندهی بر ارتش و نیز پلیس و دستگاه اداری و کلیه ی دستگاه ستمگری بر توده ها) به سلطنت طلبان علنی و طرفداران زمینداری بزرگ اربابی تعلق دارد. به کادت ها، به این جمهوری طلبان دیروزی، به این جمهوری طلبانی که علیرغم میل خود جمهوری طلب بودند، مقام های فرعی واگذار شده که رابطه ی مستقیم با فرماندهی بر مردم و بر دستگاه قدرت دولتی ندارد. آ. کرنسکی «ایضاً. سوسیالیست» که نماینده ی ترودویک هاست به جز تخدیر هشیاری مردم و انحراف توجه آنان به کمک عبارات پُر سروصدا هیچ گونه نقش دیگری بازی نمی کند.

نظر به کلیه ی این علل حکومت جدید بورژوازی حتی در رشته ی سیاست داخلی نیز شایسته هیچ گونه اعتمادی از طرف پرولتاریا نبوده و پشتیبانی پرولتاریا از آن بهیچوجه جائز نیست.

سیاست خارجی حکومت جدید

۳- در رشته ی سیاست خارجی، که اکنون به حکم شرایط عینی در درجه ی اول اهمیت قرار گرفته است، حکومت جدید حکومت ادامه ی جنگ امپریالیستی یعنی همان جنگی است که به اتفاق دول امپریالیستی انگلیس و فرانسه و غیره به خاطر تقسیم غنائم سرمایه داری و اختناق ملت های کوچک و ضعیف انجام می گیرد.

حکومت جدید که تابع منافع سرمایه‌ی روس و ایضاً تابع حامی مقتدر و ولینعمت این سرمایه یعنی سرمایه‌ی امپریالیستی انگلیسی و فرانسوی است که ثروتمندترین سرمایه‌های جهان می‌باشد، علیرغم تمایلاتی که به صریح‌ترین طرز از طرف اکثریت مسلم ملت‌های روسیه به توسط شورای نمایندگان سربازان و کارگران ابراز شده است، هیچ گام عملی برای موقوف ساختن کشتار ملت‌ها که به خاطر منافع سرمایه‌داران انجام می‌گیرد، بر نداشته است. این حکومت حتی آن قراردادهای سری علناً غارتگرانه‌ای را (درباره‌ی تقسیم ایران، چپاول چین، غارت ترکیه، تقسیم اتریش، انتزاع پروس شرقی و مستعمرات آلمان و غیره) نیز که آشکارا روسیه را با سرمایه‌ی غارتگرانه‌ی امپریالیستی انگلیس و فرانسه مربوط می‌سازد، منتشر ننمود. این حکومت این قراردادها را تأیید کرد و حال آن که عاقد قراردادهای مزبور تزاریزم بود که طی چند قرن چنان تعدادی از ملت‌ها را مورد چپاول قرار داده و بر آن‌ها ستم روا می‌داشت که در دوران هیچ جابر و مستبدی سابقه نداشت، این تزاریزم نه تنها بر ملت و لیکاروس ستم روا می‌داشت بلکه با تبدیل این ملت به جلاد سایر ملل، وی را رسوا و فاسد می‌ساخت.

حکومت جدید پس از تأیید این قراردادهای ننگین و راهزنانه، علیرغم خواست‌های ملت‌های روسیه که به طور صریحی به توسط شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان ابراز شده بود، به ملت‌های محارب پیشنهاد متارکه‌ی فوری ننمود. این حکومت به کمک اعلامیه‌ها و عبارات پُرطننه و پُرسروصدا و پُرطمطراق ولی به کلی میان تهی خود که دیپلمات‌های

بورژوازی برای فریب توده های زودباور و ساده دل مردم ستمکش همیشه از آن استفاده کرده و می کنند، گریبان خود را خلاص نموده است.

۴- از این رو حکومت جدید در زمینه ی سیاست خارجی نه تنها در خور کوچک ترین اعتمادی نیست بلکه بعدها هم توقع این که این حکومت اراده ی ملت های روسیه را به صلح اعلام نماید، از الحاق طلبی دست بردارد و غیره، در عمل فقط معنایش فریب مردم، تلقین امیدهای اجرا نشدنی به آن ها، تعویق امر تنویر افکار آن ها و آشتی دادن غیرمستقیم آن ها با ادامه ی جنگی است که مشخص کننده ی جنبه ی حقیقی اجتماعی آن نیات حسنه نبوده بلکه ماهیت طبقاتی حکومتی است که به جنگ مشغول است و نیز رشته ای است که طبقه ای را که این حکومت نماینده ی آن است با سرمایه امپریالیستی مالی روسیه، انگلیس، فرانسه و غیره و با سیاست عمل و واقعی این طبقه مربوط می سازد.

قدرت دوگانه ی خود ویژه و معنای طبقاتی آن

۵- مهم ترین خصوصیت انقلاب ما، خصوصیتی که توجه عمیق نسبت به آن به شکل مؤکدی ضروری است قدرت دوگانه ای است که در همان روزهای اول پس از پیروزی انقلاب به وجود آمده است.

این قدرت دوگانه در وجود دو حکومت تجلی می کند: یکی حکومت عمده، حقیقی و واقعی بورژوازی، یعنی «حکومت موقت» لووف و شرکاء که تمام ارگان های قدرت را در اختیار خود دارد و دیگری حکومت اضافی، فرعی و

«کنترل کننده» در وجود شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد که ارگان های قدرت دولتی در دست آن نیست، ولی مستقیماً بر اکثریت مسلماً قاطع مردم و کارگران و سربازان متکی است.

منشاء طبقاتی این حکومت دوگانه و مفهوم طبقاتی آن عبارت از این است که انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه نه فقط تمام بساط سلطنت تزاری را برچید و نه فقط تمام قدرت را بدست بورژوازی داد، بلکه با دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیز کاملاً هم‌مرز گردید. شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد و سایر شوراهای محلی همانا یک چنین دیکتاتوری (یعنی قدرتی که تکیه گاهش قانون نبوده بلکه نیروی مستقیم توده های مسلح اهالی است) و همانا دیکتاتوری طبقات نامبُرده هستند.

۶- خصوصیت دیگر بی نهایت مهم انقلاب روس عبارت از این است که شورای نمایندگان سربازان و کارگران پتروگراد که چنان که از اوضاع بر می آید، از اعتماد اکثریت شوراهای محلی برخوردار است، قدرت دولتی را داوطلبانه بدست بورژوازی و حکومت موقتی وی می دهد، داوطلبانه حق اولویت را به وی واگذار می نماید و در باره ی پشتیبانی از وی با او قرارداد سازش منعقد می کند و نقش خود را به نظارت و کنترل در امر فراخواندن مجلس مؤسسان (که حکومت موقت تا کنون حتی موعد آن را هم اعلام ننموده است) محدود می نماید.

این کیفیت فوق العاده خود ویژه ای که با این شکل نظیرش در تاریخ دیده نشده، موجب در آمیختن و اختلاط دو دیکتاتوری شده است: دیکتاتوری بورژوازی (زیرا حکومت لووف و شرکاء دیکتاتوری است، یعنی قدرتی است که تکیه گاهش قانون و ابراز قبلی اراده ی مردم نبوده بلکه تصرف جبری

است که به توسط یک طبقه ی معین یعنی بورژوازی انجام گرفته است) و دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان (شورای نمایندگان کارگران و دهقانان).

جای کوچک ترین شکی نیست که این «درآمیختگی» نمی تواند مدت مدیدی قوام یابد. وجود دو قدرت در یک کشور امکان پذیر نیست. یکی از آن ها باید نابود شود و تمام بورژوازی روسیه اکنون با تمام قوا و با تمام وسائل در همه جا فعالیت می کند تا شوراها ی نمایندگان سربازان و کارگران را برکنار سازد، ضعیف کند، به صفر برساند و قدرت یکتائی از بورژوازی به وجود آورد.

قدرت دوگانه فقط نموداری از یک لحظه ی انتقالی در جریان تکامل انقلاب است که در آن انقلاب از حدود یک انقلاب عادی بورژوا-دموکراتیک فراتر رفته ولی هنوز به دیکتاتوری «خالص» پرولتاریا و دهقانان نرسیده است.

مفهوم طبقاتی (و توضیح طبقاتی) این وضع انتقالی ناپایدار از این قرار است: انقلاب ما هم مانند هر انقلاب دیگر مستلزم بزرگ ترین قهرمانی و جانبازی توده ها برای مبارزه با تزاریزم بود و نیز تعداد بسیار زیاد و بی سابقه ای از افراد عامی را یکباره به جنبش کشاند.

یکی از مشخصات عمده ی علمی و عملی-سیاسی هر انقلاب واقعی عبارت از افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی تعداد «افراد عامی» است که به شرکت فعالانه ی مستقل و عملی در زندگی سیاسی و به تشکیل دولت می پردازند.

این موضوع در مورد روسیه کاملاً صدق می کند. روسیه اکنون می جوشد. میلیون ها و ده ها میلیون افرادی که ده سال تمام از لحاظ سیاسی در خواب بودند و در نتیجه ستمگری مدش تزاریزم و اعمال شاقه به نفع ملاکین و کارخانه داران منکوب بودند از خواب برخاسته و به صحنه ی سیاست گام

نهادند. حال ببینیم این میلیون ها و ده ها میلیون چه کسانی هستند؟ قسمت اعظم آن ها صاحبکاران خرده پا، خرده بورژواها و افرادی هستند که از لحاظ موقعیت خود بین سرمایه داران و کارگران روزمزد قرار دارند. روسیه- خرده بورژوازی ترین کشورهای اروپا است.

موج عظیم خرده بورژوازی همه چیز را در خود غرق کرده و نه تنها با کثرت عده ی خود بلکه از لحاظ ایدئولوژی نیز پرولتاریای آگاه را فرو کوفته است، بدین معنی که نظریات خرده بورژوانی را در رشته ی سیاست به محافل بسیار وسیعی از کارگران سرایت داده و این محافل را فرا گرفته است.

خرده بورژوازی در زندگی خود وابسته به بورژوازی است زیرا به شیوه صاحبکاران زندگی می کند نه به شیوه ی پرولتاری (از لحاظ موقعیت خود در تولید اجتماعی). این خرده بورژوازی از لحاظ نحوه ی تفکر خود از بورژوازی پیروی می کند.

اعتماد غیرآگاهانه نسبت به سرمایه داران که بدترین دشمنان صلح و سوسیالیزم هستند- صفت مشخصه ی سیاست کنونی توده های روسیه بوده و با سرعتی انقلابی در زمینه ی اجتماعی- اقتصادی یکی از خرده بورژواترین کشورهای اروپائی نشوونما یافته است. این است پایه ی طبقاتی «سازش» (تأکید می کنم که آن چه در این مورد بیشتر منظور نظر من است سازش ظاهری نبوده، بلکه پشتیبانی در عمل، سازش خموشانه و گذشت از قدرت است که از اعتماد غیرآگاهانه ناشی می گردد) بین حکومت موقت و شورای نمایندگان کارگران و سربازان سازشی که به کوچکف ها لقمه ی چرب و نرم یعنی قدرت واقعی ولی به شورا مواعید، افتخارات (موقتی و گذرنده)،

چاپلوسی عبارت‌پردازی، قول و اطمینان و تعظیم و تکریم کرنسکی‌ها را- تقدیم داشته است.

کافی نبودن تعداد پرولتاریا در روسیه و کافی نبودن آگاهی و تشکل وی نکته ای است که طرف دیگر همان مدال را تشکیل می‌دهد.

تمام احزاب ناردنیکی و منجمله اس ارها همیشه خرده بورژوا بوده اند، حزب کمیته ی تشکیلاتی (چخیدزه، تسره تلی و سایرین) نیز به همین منوال؛ انقلابیون غیرحزبی (استکلف و سایرین) نیز ایضا تسلیم این موج شده و یا بر آن فائق نیامده و فرصت این کار را نیافته اند.

خود ویژگی تاکتیک که از گفته های پیشین ناشی می شود

۷- از خود ویژگی وضع فعلی، که فوقاً ذکر شد، خود ویژگی دیگری درباره ی تاکتیک لحظه ی فعلی ناشی می‌شود که در نظر گرفتن آن برای یک فرد مارکسیست که باید پایه ی حساب های خود را بر روی واقعیات عینی یعنی توده ها و طبقات قرار دهد، نه این که روی افراد و غیره، لزوم حتمی دارد.

این خود، ویژگی مسأله‌ای را در درجه ی اول اهمیت قرار می‌دهد که عبارت است از «ریختن سرکه و صفرا در آب شیرین جمله‌پردازی های انقلابی-دموکراتیک» (این گفته بسیار صائب از تنودوریچ رفیق همکار من در کمیته ی مرکزی حزب ما است که در جلسه ی دیروز کنگره ی کارمندان و کارگران راه آهن سراسر روسیه در پتربورگ اظهار داشت). کار در رشته ی انتقاد، توضیح اشتباهات احزاب خرده بورژوازی اس ار و سوسیال دموکرات.

آماده و متحد ساختن عناصر حزب آگاه پرولتاری یعنی حزب کمونیست، رهانی پرولتاریا از قید گنج سری «عموم» خرده بورژوائی.

این ها یک کار «فقط» تبلیغاتی به نظر می رسد. ولی در حقیقت این عملی ترین کار انقلابی است زیرا نمی توان انقلابی را به پیش راند که متوقف گشته، در عبارتپردازی غرق شده و مشغول «در جا زدن» است و آن هم نه بدان علت که موانع خارجی وجود دارد و نه بدان علت که بورژوازی به قوه ی قهریه متوسل گردیده است (گوچکف عجالتاً فقط تهدید می کند که علیه توده ی سربازان به قوه ی قهریه متوسل خواهد شد)، بلکه بدان علت که توده ها عدم آگاهی توأم با زود باوری از خود نشان می دهند.

فقط با مبارزه علیه این عدم آگاهی آمیخته با زود باوری (و علیه آن هم می توان و باید منحصرأ بر زمینه ی مسلکی و اقناع دوستانه و اشاره ی به تجربه زندگی مبارزه کرد) ما می توانیم از چنگ عنان گسستگی جمله پردازی های انقلابی که رواجی تام دارد رها گردیم و خواه آگاهی پرولتاریا، خواه آگاهی توده ها، خواه ابتکار جسورانه و قاطع آن ها را در محل ها و نیز عملی ساختن و تکامل و تحکیم خودسرانه آزادی ها و دموکراسی و اصل تملک همگانی کلیه ی اراضی را پیشرفت دهیم.

۸- تجربه ی جهانی حکومت های بورژوازی و ملاکان دو طریقه برای ستمگری بر مردم به وجود آورده است. طریقه ی اول- اعمال قهر. نیکلای رومانف اول یا نیکلای چماق و نیکلای دوم یا نیکلای سفاک حداکثر آن چه را که انجام آن با این طریقه ی دژخیمانانه ممکن یا غیرممکن بود به مردم روس نشان دادند. ولی طریقه ی دیگری هم هست که آن را بهتر از همه بورژوازی انگلستان و فرانسه که در نتیجه ی یک سلسله انقلاب های کبیر و جنبش های

انقلابی توده ها «آزموده شده اند» ساخته و پرداخته است. این طریقه عبارت است از فریب، چاپلوسی، عبارت پردازی، هزاران هزار وعده و وعید، صدقه های ناچیز، گذشت های بی اهمیت و حفظ آن چه که دارای اهمیت است.

خودویژگی لحظه ی فعلی در روسیه- سرعت سرگیجه آور انتقال از طریقه ی اول به طریقه ی دوم یعنی انتقال از اعمال قهر علیه مردم به چاپلوسی در مقابل مردم و فریب آنان با وعده و وعید است. میلیوکف و گوچکف نظیر گربه ی واسکا در داستان معروف^۲ نصایح آشپز را گوش می کنند ولی از خوردن دست بر نمی دارند. آن ها حکومت را در دست دارند، منافع سرمایه را حراست می نمایند، به خاطر سرمایه ی روس و انگلیس و فرانسه به جنگ امپریالیستی مشغولند و در مقابل نصایح «آشپزهایی» نظیر چیخوزه، تسرتلی، استکلف، که تهدید می کنند و انصاف می خواهند و قسم می دهند و التماس می کنند و طلب می نمایند و اعلام می دارند،- گریبان خود را با وعده و وعید، سخن سرانی و عبارت پُر آب و تاب خلاص می کنند... آری گربه ی واسکا نصایح را گوش می کند ولی از خوردن دست بر نمی دارد.

عدم آگاهی توأم با زودباوری و زودباوری غیرآگاهانه بخصوص از طرف پرولتارها و دهقانان تهیدست که زندگی (یعنی وضع اجتماعی - اقتصادی آنان) به آن ها می آموزد به سرمایه داران اعتماد نداشته باشند، به طور روزافزونی راه زوال خواهد پیمود.

^۲ - گربه ی واسکا گوش می کند ولی از خوردن دست بر نمی دارد از داستان کریلف موسوم به «گربه و آشپز» اقتباس شده است.

سران خرده بورژوازی «باید» اعتماد به بورژوازی را به مردم بیاموزند، پرولتارها هم باید عدم اعتماد نسبت به بورژوازی را به مردم بیاموزند.

دفاع طلبی انقلابی و معنای طبقاتی آن

۹- دفاع طلبی انقلابی را باید بزرگ ترین و روشن ترین تجلی آن موج خرده بورژوازی دانست که «تقریباً همه چیز» را در خود غرق کرده است. همین دفاع طلبی است که بدترین دشمن پیشرفت جنبش و موفقیت انقلاب روس می باشد.

هر کس بدان گرفتار شد و نتوانست خود را خلاص کند، برای انقلاب حکم مرده را خواهد داشت. ولی توده ها طور دیگری بدان گرفتار می شوند تا رهبرانشان و طور دیگر، یعنی با سیر تکاملی دیگر و شیوه ی دیگری نیز خود را از آن خلاص می نمایند.

دفاع طلبی انقلابی از طرفی ثمره ی فریب توده های متوسط بورژوازی و ثمره ی عدم آگاهی توأم با زود باوری دهقانان و بخشی از کارگران و از طرف دیگر- معبر منافع و نظریات صاحبکار کوچک است که تا درجه ی معینی در امر الحاق اراضی و عوائد بانگی ذینفع است و سنن تزاریزم را که با جلائی نسبت به ملل دیگر، ولیکاروس ها را فاسد می کرد، مانند «مقدمات» خود حفظ و حراست می نماید.

بورژوازی غرور شایسته ای را که انقلاب به وجود آورده ملعبه خویش قرار داده مردم را فریب می دهد و قضیه را چنین جلوه گر می سازد که گویی در نتیجه طی این مرحله ی انقلاب و تعویض سلطنت تزاری با شبه جمهوری

گوچگف و میلیوکف، جنبه ی اجتماعی و سیاسی جنگ نیز برای روسیه تغییر کرده است. مردم هم - موقتاً- این موضوع را باور کرده اند و این تا درجه مهمی در نتیجه وجود خرافات قدیمی است که آن ها را وادار می سازد در روسیه به هر ملت دیگری به جز ملت ولیکاروس به مثابه چیزی شبیه به ملک طلق یا تیول ولیکاروس ها بنگرند. تأثیر عمل ردیلانه ی تزاریزم در مورد فاسد ساختن ولیکاروس ها و خو دادن آن ها به این که سایر ملت ها را از خود پست تر شمرده و «به حق» متعلق به ولیکاروس ها بدانند، نمی توانست دفعتاً زائل گردد.

ما باید بتوانیم این مطلب را به توده ها توضیح دهیم که شاخص جنبه ی اجتماعی و سیاسی جنگ «حسن نیت» افراد و دستجات و حتی توده های مردم نبوده، بلکه وضع طبقه ای است که جنگ می راند، سیاست این طبقه است که جنگ ادامه ی آن می باشد، ارتباطات سرمایه است که نیروی اقتصادی حکمفرمای جامعه ی معاصر می باشد و بالاخره جنبه ی امپریالیستی سرمایه ی بین المللی و تابعیت مالی و بانکی و دیپلوماتیک روسیه از انگلستان و فرانسه و غیره است. توضیح این نکته که از روی لیاقت و به شکل قابل فهم برای توده ها کار آسانی نبوده و انجام آن بدون ارتکاب اشتباه از عهده ی هیچیک از ما دفعتاً ساخته نیست.

ولی جهت و یا به عبارت صحیح تر مضمون کار ترویجی ما باید این و فقط همین باشد. کوچک ترین گذشت نسبت به دفاع طلبی انقلابی خیانت به سوسیالیزم و امتناع کامل از انترناسیونالیزم است، اعم از این که این عمل با هرگونه عبارات زیبا و یا ملاحظات «عملی» توجیه گردد.

شعار «مرده باد جنگ» البته صحیح است ولی این شعار خود ویژگی و وظائف زمان و لزوم طور دیگر برخورد نمودن با توده ی وسیع را در نظر نمی گیرد. این شعار به عقیده ی من شبیه به شعار «مرده باد تزار» است که مبلغ ناشی «روزگار گذشته» صاف و ساده با آن به ده می رفت. و کتک کافی نوش جان می نمود. هواداران توده ای دفاع طلبی انقلابی افراد پاک نیتی هستند، نه از جنبه ی شخصی بلکه از جنبه ی طبقاتی، بدین معنی که آن ها به طبقاتی تعلق دارند (کارگران و دهقانان تهیدست) که واقعاً از الحاق طلبی و اختناق ملت های بیگانه چیزی عایدشان نمی شود. این ها آن بورژواها و آقایان «روشنفکران» نیستند که خیلی خوب می دانند تا سیادت سرمایه نفی نشده نمی توان از الحاق طلبی دست کشید و بدون دغدغه خاطر توده ها را با الفاظ زیبا، وعده های بی حساب و نویدهای بی شمار فریب می دهند.

هواداران توده ای دفاع طلبی انقلابی به قضیه با نظری ساده و عامیانه می نگرند: «من خواهان الحاق اراضی دیگران نیستم، آلمانی به جان من «افتاده است»، پس من از یک امر حق، دفاع می کنم نه از فلان یا بهمان منافع امپریالیستی». برای چنین شخصی باید توضیح داد و باز هم توضیح داد که این جا مطلب بر سر تمایلات شخصی او نیست بلکه بر سر مناسبات و شرایط توده ای، طبقاتی و سیاسی و ارتباط جنگ با منافع سرمایه و شبکه ی بین المللی بانگ ها و غیره است. فقط یک چنین مبارزه ای علیه دفاع طلبی- مبارزه جدی است و موفقیتی را وعده می دهد که اگر خیلی سریع هم نباشد مسلم و پایدار خواهد بود.

چگونه می توان به جنگ خاتمه داد؟

۱۰- به جنگ نمی توان «طبق دلخواه» خاتمه داد. نمی توان آن طور خاتمه داد که یک سرباز دفاع طلب می گفت، یعنی «با فرو کردن سرنیزه به زمین».

به جنگ نمی توان با «سازش» بین سوسیالیست های کشورهای مختلف، با «برآمد» پرولتارهای کلیه ی کشورها و با «اراده» ملت ها و غیره خاتمه داد. عباراتی از این قبیل که سرا پای مقالات جراید دفاع طلب و نیمه دفاع طلب و نیمه انترناسیونالیست و هم چنین قطعه نامه ها و بیانیه ها و مانیفست های بی شمار و نیز قطعه نامه های شورای نمایندگان سربازان و کارگران را پُر کرده است. چیزی نیست جز آرزومندی های پوچ ساده لوحانه و خیراندیشانه ی خرده بورژواها. زیان بخش تر از عبارت پردازی هائی نظیر «آشکار ساختن اراده ی ملت ها نسبت به صلح»- و نویه ی برآمد انقلابی پرولتاریا (پس از پرولتاریای روس «نوبه ی» پرولتاریای آلمان است) و غیره و غیره چیزی نیست. این ها همان شیوه ی لئونی بلان و تخیلات شیرین و بازی با «کارزارهای سیاسی» و عملاً همان تکرار داستان گربه ی واسکاست.

جنگ مولود اراده شرارت بار سرمایه داران درنده خود نیست گرچه بدون شک فقط به نفع آن ها انجام می گیرد و فقط بر ثروت آنان می افزاید. جنگ مولود تکامل نیم قرنی سرمایه ی جهانی و میلیاردها رشته و ارتباطات آن است. بدون برانداختن قدرت سرمایه و بدون انتقال قدرت دولتی به طبقه ی دیگر یعنی پرولتاریا، نمی توان از جنگ امپریالیستی بیرون جست و نمی توان به یک صلح دموکراتیک و غیرتحمیلی نائل آمد.

انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷ در روسیه آغاز تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی بود. این انقلاب گام اول را برای قطع جنگ برداشت. فقط گام دوم،

یعنی انتقال قدرت دولتی بدست پرولتاریا، می تواند قطع این جنگ را تأمین نماید. انجام این امر آغاز «شکافتن جبهه» در مقیاس جهانی، شکافتن جبهه مصالح و منافع سرمایه در تمام جهان خواهد بود و فقط با شکافتن این جبهه است که پرولتاریا می تواند بشر را از دهشت های جنگ رهائی بخشد و از نعمات صلحی پایدار برخوردارش سازد.

و انقلاب روس با ایجاد شوراهای نمایندگان کارگران، پرولتاریای روسیه را هم اکنون به این «شکافتن جبهه ی» سرمایه کاملاً نزدیک نموده است.

نوع جدید دولت که در انقلاب ما پدید می آید

۱۱- مفهوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و غیره درک نشده و این نه فقط از آن لحاظ است که معنای طبقاتی شوراها و نقش آن ها در انقلاب روس برای اکثریت اشخاص روشن نیست بلکه علاوه بر آن از آن لحاظ است که شوراها شکل جدید و یا به عبارت صحیح تر نوع جدیدی از دولت هستند.

کامل ترین و مترقی ترین نوع دولت های بورژوازی جمهوری دموکراتیک پارلمانی است که در آن قدرت به پارلمان تعلق دارد و ماشین دولتی، دستگاه و ارگان اداری آن از نوع معمولی است: ارتش دائمی، پلیس مأمورین دولت که عملاً تعویض نشدنی و دارای امتیاز هستند و مافوق مردم قرار دارند.

ولی عصرهای انقلابی، از پایان قرن نوزدهم به بعد، نوع عالی تری از دولت دموکراتیک را ایجاد می نماید که به قول انگلس از بعضی لحاظ دیگر جنبه ی

دولتی خود را از دست می دهد و «دولت به معنای اخص این کلمه نیست». این دولتی است از نوع کمون پاریس که تسلیح مستقیم و بلاواسطه خود مردم را جایگزین ارتش و پلیس مجزا از مردم می نماید. ماهیت کمون که نویسندگان بورژوازی از آن به زشتی یاد نموده به آن بهتان زده اند و در ضمن، به غلط قصد «معمول داشتن» فوری سوسیالیزم را به آن نسبت داده اند در همین است.

انقلاب روس نیز در سال های ۱۹۰۵-۱۹۱۷ درست به ایجاد همین نوع دولت دست زد. جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره که به توسط مجلس مؤسسان کشوری نمایندگان خلقی روسیه و یا به توسط شورای کل شوراها و غیره متحد شده باشند، آن چیزی است که هم اکنون به ابتکار توده های چندین میلیونی مردم دارد وارد زندگی می شود و این توده ها به ابتکار خود به ایجاد دموکراسی سبک خود مشغولند، بدون این که در انتظار بنشینند تا آقایان پروفیسورهای کادت لوایح قانونی خود را در مورد جمهوری پارلمانی بورژوائی به رشته ی تحریر در آورند و یا فضل فروشان و جامد فکران «سوسیال دموکراسی» خرده بورژوائی نظیر آقای پلخاتف و یا کانتوسکی از تحریف آموزش مارکسیزم در مورد مسأله ی دولت دست بردارند.

مارکسیزم برخلاف آنارشیزم به ضرورت دولت و قدرت دولتی در دوران انقلابی عموماً و از آن جمله در دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم معترف است.

مارکسیزم، برخلاف «سوسیال دموکراتیزم» خرده بورژوائی و اپورتونیستی حضرات پلخاتف و کانتوسکی و شرکاء بر آن است که در دوره های مذکور

دولت نباید از نوع جمهوری پارلمانی بورژوائی باشد، بلکه باید از نوع کمون پاریس باشد.

فرق عمده ی اخیر دولت با نوع قدیم بدین قرار است:

رجعت از جمهوری پارلمانی بورژوائی به سلطنت کاری است بس آسان (چنان که تاریخ نیز ثابت نموده است) زیرا تمام ماشین ستمگری یعنی ارتش، پلیس و دستگاه اداری دست نخورده باقی می ماند. ولی کمون و شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره این ماشین را درهم می شکنند و از میان بر می دارند.

جمهوری پارلمانی بورژوائی عرصه ی زندگی سیاسی مستقل توده ها و شرکت مستقیم آن ها را در ساختمان دموکراتیک سرپای زندگی دولتی محدود نموده و آن ها را تحت فشار قرار می دهد. عکس این قضیه در مورد شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان صدق می کند.

شورها آن نوع دولتی را احیاء می کنند که کمون پاریس آن را طرح می ریخت و مارکس آن را: «سرانجام شکل سیاسی کشف شده ای که قادر است رهائی اقتصادی رنجبران را عملی سازد» نامید.

معمولاً معترضانه می گویند که مردم روس هنوز برای «معمول داشتن» کمون آماده نیستند، این همان برهان هواداران سرواژ است که می گفتند دهقانان هنوز برای آزادی آماده نیستند. کمون یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان هیچ گونه اصلاحی را که موجبات آن خواه در زندگی اقتصادی و خواه در شعور اکثریت قاطع مردم از هر حیث فراهم نشده باشد «معمول نمی دارد» و در صدد نیست «معمول دارد» و نباید هم معمول دارد. هر چه ورشکستگی اقتصادی و بحران ناشی از جنگ شدیدتر باشد به همان

نسبت ضرورت ایجاد کامل ترین شکل سیاسی که موجب تسهیل التیام جراحات هولناکی باشد که جنگ به بشر وارد آورده مبرم تر می گردد. هر چه تجربه ی تشکیلاتی مردم روس کم تر باشد به همان نسبت با عزمی راسخ تر باید به ساختمان تشکیلاتی خود مردم اقدام نمود و تنها به یک مشقت سیاست باز بورژوا و کارمندان دارای «مشاغل پُر عایدی» اکتفا نوزید.

هر قدر ما موهومات قدیمی مارکسیزم دروغین را که مورد تحریف آقای پلخانف و کائوتسکی و شرکاء قرار گرفته است زودتر از خود دور کنیم، هر قدر با پشت کاری بیش تری به مردم کمک کنیم تا فوراً و در همه جا به تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان پردازند و تمام امور زندگی را بدست این شوراها بسپارند، هر قدر آقایان لووف و شرکاء فرا خواندن مجلس مؤسسان را بیش تر به تعویق اندازند، همان قدر نیز برای مردم آسان تر خواهد بود، (از طریق مجلس مؤسسان و یا بدون آن، در صورتی که لووف برای مدتی مدید از فرا خواندن آن خودداری ورزد) جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان را برای خود انتخاب نمایند. ارتکاب اشتباه در امر ساختمان تشکیلات نوین خود مردم در آغاز کار ناگزیر است. ولی بهتر است اشتباه نمود و به پیش رفت تا به انتظار نشست که چه وقت پروفیسورهای حقوق دانی که از طرف آقای لووف دعوت می شوند قوانین مربوط به فراخواندن مجلس مؤسسان و جاودان ساختن جمهوری پارلمانی بورژوائی و اختناق شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان را به رشته ی تحریر در می آورند.

اگر ما متشکل شویم و کار ترویجی خود را با لیاقت انجام دهیم، آنگاه نه فقط پرولتاریا بلکه نه دهم دهقانان نیز با احیاء پلیس، مأمورین دولتی تعویض

ناپذیر و ممتاز و ارتش مجزا از مردم مخالفت خواهند ورزید. و ماهیت نوع جدید دولت هم فقط همین است.

۱۲- تعویض پلیس با میلپس مردم اصلاحی است که تمامی سیر انقلاب آن را ایجاب می کند و اکنون در اکثر نقاط روسیه عملی می گردد. ما باید به توده ها توضیح دهیم که در اکثر انقلاب های نوع معمولی بورژوازی، عمر چنین اصلاحی بی اندازه کوتاه بوده و بورژوازی، حتی دموکرات ترین و جمهوریبخواه ترین آن، همیشه پلیس قدیمی تیپ تزاری و مجزا از مردمی را احیاء نموده که تحت فرمان بورژواهاست و مستعد برای هرگونه ظلم و ستمی نسبت به مردم می باشد.

برای جلوگیری از احیاء پلیس تنها یک وسیله وجود دارد: ایجاد میلپس همگانی مردم و آمیختن آن با ارتش (تعویض ارتش دائمی با تسلیح همگانی مردم). در این میلپس باید کلیه ی افراد مرد و زن بدون استثناء از سن ۱۵ تا ۶۵ سالگی اشتراک ورزید، اگر با این سنین تخمینی بتوان شرکت نوجوانان و کهنسالان را معین ساخت. سرمایه داران باید حقوق کارگران روزمزد و خدمتکاران و غیره را در روزهایی که آن ها به خدمت اجتماعی در میلپس مشغولند پردازند. بدون این که زنان نه فقط به شرکت مستقل در زندگی سیاسی به طور گلی، بلکه هم چنین به خدمت اجتماعی دائمی و همگانی جلب شوند، نه تنها در باره ی سوسیالیزم بلکه در باره ی دموکراسی کامل و پایدار نیز جای سخنی نمی تواند باشد. و اما پاره ای از وظائف «پلیس» نظیر مواظبت از بیماران و کودکان بی سرپرست و مراقبت در تغذیه صحیح و غیره اصولاً بدون برابری حقوق زنان و آن هم برابری در عمل نه این که فقط روی کاغذ، ممکن نیست به طور رضایت بخشی انجام گیرد.

جلوگیری از احیاء پلیس، جلب نیروی تشکیلاتی تمام مردم به منظور ایجاد میلیس همگانی- این هاست وظایفی که پرولتاریا باید برای حراست و تحکیم و تکامل انقلاب، با خود به میان توده ها ببرد.

برنامه ی ارضی و برنامه ی ملی

۱۳- در حال حاضر ما نمی توانیم صریحاً بگوئیم که آیا در آتیه ی نزدیک یک انقلاب ارضی نیرومند در دهات روسیه دامن خواهد گرفت یا نه. ما نمی توانیم بگوئیم تقسیم بندی طبقاتی دهقانان و برزگران و کارگران روزمزد و دهقانان تهیدست («نیمه پرولتاریا») از یک طرف و دهقانان مرفه و میانه حال (سرمایه داران و سرمایه داران خرده پا) از طرف دیگر که در این اواخر مسلماً بر عمق آن افزوده شده است تا چه اندازه عمق دارد. این قبیل مسائل را فقط تجربه حل خواهد کرد و می تواند حل کند.

ولی ما که حزب پرولتاریا هستیم قطعاً موظفیم نه فقط برنامه ی ارضی را بی درنگ مطرح نمائیم بلکه در اطراف اقدامات مربوط به کارهای عملی نیز که بی درنگ قابل اجرا باشد، به نفع انقلاب ارضی دهقانان در روسیه تبلیغ کنیم.

ما باید طلب کنیم کلیه ی زمین ها ملی شود یعنی تمام زمین های کشور به تملک قدرت حاکمه مرکزی در آید. این قدرت حاکمه باید میزان و سایر مشخصات زمین هائی را که برای کوچاندن دهقانان تخصیص داده می شود معین کند و قوانینی برای حراست جنگل ها و آباد کردن زمین ها و غیره وضع

نماید و هر نوع میانجیگری بین مالک زمین یعنی دولت و اجاره دار آن یعنی زارع را بدون چون و چرا ممنوع دارد (هر نوع اجاره دادن زمین را ممنوع دارد). ولی تمام اختیار زمین و تمام اختیار تعیین شرایط محلی تملک و بهره برداری باید بهیچوجه در دست ادارات بوروکراتیک نبوده بلکه کاملاً و منحصراً در دست شوراهای ایالتی و محلی نمایندگان دهقانان باشد.

به منظور بهبود شیوه ی غله و افزایش میزان برداشت آن و نیز به منظور بسط اقتصاد راسیونل بزرگ و برقراری کنترل اجتماعی بر آن، ما باید از طریق کمیته های دهقانی بکوشیم از هر یک از املاک ضبط شده ی اربابی سازمان کشاورزی نمونه وار بزرگی تحت کنترل شورای نمایندگان پرزگران ترتیب دهیم.

برخلاف عبارت پردازی خرده بورژوائی و سیاستی که میان اس ارها، به ویژه در یاوه سرانی های آنان راجع به واحد «مصرف» یا واحد «کار» و «اجتماعی کردن زمین» و غیره حکمفرما است. حزب پرولتاریا باید توضیح دهد که سیستم اقتصاد کشاورزی کوچک در شرایط تولید کالائی توانائی آن را ندارد که بشر را از فقر توده ها و ستمگری نسبت به آنان رهائی بخشد.

حزب پرولتاریا، بدون منشعب ساختن فوری و حتمی شوراهای نمایندگان دهقانان، باید ضرورت تشکیل شوراهای مخصوصی از نمایندگان پرزگران و شوراهای مخصوصی از نمایندگان دهقانان تهیدست (نیمه پرولتاریا) و یا حداقل جلسات مشاوره ی دائمی نمایندگان دارای یک چنین وضع طبقاتی را به عنوان فراکسیون های جداگانه یا احزابی در درون شوراهای عمومی نمایندگان دهقانان توضیح دهد. بدون این عمل، تمام شیرین زبان های خرده بورژواآبانه ی ناردنیک ها در باره ی دهقانان به طور کلی، تنها

پوششی خواهد بود برای فریب توده ی بی چیز از طرف دهقانان مرفهی که فقط نوعی از انواع گوناگون سرمایه داران را تشکیل می دهند.

برخلاف تبلیغات بورژوا لیبرالی یا صرفاً بوروکراتیک عده ی زیادی از اس ارها و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان که به دهقانان توصیه می کنند املاک اربابی را ضبط نکنند و پیش از فراخواندن مجلس مؤسسان دست به اصلاحات ارضی نزنند، حزب پرولتاریا باید از دهقانان دعوت نماید بی درنگ و بنا به ابتکار خود اصلاحات ارضی را عملی کنند و طبق تصمیم نمایندگان دهقانان در محل های خود بی درنگ به ضبط املاک اربابی بپردازند.

نکته ای که در این مورد دارای اهمیت ویژه ای است تأکید ضرورت افزایش میزان تهیه ی خواربار برای سربازان جبهه و برای شهرها و نیز قدغن اکید هرگونه زیان و خسارتی به احشام و آلات و ابزار و ماشین ها و ساختمان ها و غیره و غیره است.

۱۴- در مورد مسأله ی ملی، حزب پرولتاریا باید مقدم بر هر چیز اصرار ورزد که کلیه ی ملت ها و اقوام ستمدیده از تزاریزم که به زور جزء این کشور شده و جبراً در داخل حدود و ثغور کشور نگاه داشته شده یعنی به کشور ملحق گشته اند آزادی کاملشان در جدائی از روسیه اعلام گردد و بی درنگ به موقع اجرا گذارده شود.

هرگونه اظهاریه و اعلامیه و بیانیه ای در باره ی استتکاف از الحاق طلبی، چنان چه با اجرای واقعی آزادی جدا شدن توأم نباشد، جز فریب بورژوامآبانه ی مردم یا آرزوهای ساده لوحانه خرده بورژوامآبانه چیز دیگری نخواهد بود.

حزب پرولتاریا می کوشد دولتِ حتی المقدور بزرگ تری به وجود آورد، زیرا این امر برای رنجبران سودمند است و نیز می کوشد ملل را با یکدیگر نزدیک و در آتیه آن‌ها را به هم درآمیزد، ولی می خواهد به این هدف نه از راه اعمال قهر بلکه از راه اتحاد مطلقاً آزاد و برادرانه توده های کارگر و رنجبر کلیه ی ملل نائل آید.

هر چه جمهوری روسیه دموکراتیک تر باشد و هر چه با موفقیت بیش تری به صورت جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان متشکل گردد به همان نسبت نیروی کشش داوطلبانه توده های رنجبر کلیه ی ملل به سوی این جمهوری پُر توان تر خواهد بود.

آزادی کامل جدا شدن، وسیع ترین خودمختاری محلی (و ملی)، تضمین های دقیقاً پژوهش شده ی حقوق اقلیت ملی- چنین است برنامه ی پرولتاریای انقلابی.

ملی کردن بانک ها و سندیکاها ی سرمایه داران

۱۵- مادامی که اکثریت قاطع اهالی به ضرورت انقلاب سوسیالیستی پی نبرده اند، حزب پرولتاریا بهیچوجه نمی تواند در کشور دهقانان خرده پا «معمول داشتن» سوسیالیزم را هدف خود قرار دهد.

ولی فقط سفسطه جویان بورژوا که در پس پرده ای از الفاظ «شبه مارکسیستی» پنهان شده اند، می توانند این حقیقت را وسیله ی توجیه سیاستی قرار دهند که موجب تعویق آن اقدامات فوری انقلابی خواهد شد که از لحاظ عملی موجباتش کاملاً فراهم شده و غالباً هنگام جنگ به وسیله ی یک

سلسله از دولت های بورژوازی عملی گردیده و برای مبارزه با قحطی و اختلال کامل و قریب الوقوع اقتصادی ضرورت مبرم دارد.

در مورد اقداماتی از قبیل ملی کردن زمین و تمام بانک ها و سندیکاهای سرمایه داران یا به هر حال برقراری کنترل فوری شوراهای نمایندگان کارگران بر آن ها و قس علیهذا که بهیچوجه معنایش «معمول داشتن» سوسیالیزم نیست، باید بی چون و چرا پافشاری به عمل آید و این اقدامات حتی الامکان از طریق انقلابی به موقع اجرا گذارده شود. بدون این اقدامات که فقط گام هانی به سوی سوسیالیزم بوده و از نظر اقتصادی کاملاً قابل اجراء است، التیام جراحات وارده از جنگ، اجتناب از خطر ورشکستگی امری است محال و حزب پرولتاریای انقلابی از دست اندازی به سودهای فوق العاده هنگفت سرمایه داران و بانکداران که بخصوص به نحوی فصاحت آمیز «از قیل جنگ» سود می اندوزند- هرگز خودداری نخواهد کرد.

وضع کار در انترناسیونال سوسیالیستی

۱۶- تکالیف بین المللی طبقه ی کارگر روسیه اکنون با نیروی خاصی در ردیف نخستین قرار می گیرد.

در این ایام فقط تنبل ها ممکن است به انترناسیونالیزم سوگند یاد نکنند، و الا حتی شوینیست های دفاع طلب، حتی آقایان پلخائف و پوترسف و حتی کرنسکی خود را انترناسیونالیست می نامد، به همین جهت تکالیف حزب پرولتاریا مبنی بر این که انترناسیونالیزم در کردار را با کمال وضوح و دقت

و صراحت در نقطه ی مقابل انترناسیونالیزم در گفتار قرار دهد، جنبه ی میرم تری به خود می گیرد.

پیام های خشک و خالی به کارگران کلیه ی کشورها، اطمینان های پوچ به وفاداری خویش نسبت به انترناسیونالیزم، تلاش در راه برقراری مستقیم یا غیرمستقیم «نوبه» برای وارد عمل شدن پرولتاریای انقلابی کشورهای محارب مختلف، تقلا برای عقد قرارداد «سازش» بین سوسیالیست های کشورهای محارب در پاره ی مبارزه ی انقلابی، دست و پا برای تشکیل کنگره های سوسیالیستی به منظور فعالیت در راه صلح و غیره و غیره. همه ی این ها از لحاظ معنای ایزکتیف خود، هر قدر هم که صاحبان این گونه عقاید، این گونه تلاش ها و این گونه نقشه ها صدیق باشند، فقط مشتی عبارت پردازی و در بهترین حالت آرزوهای ساده لوحانه و خیراندیشانه ای است که تنها به درد این می خورد که شوینیست ها فریب توده ها را در لفافه ی آن استتار نمایند. سوسیال شوینیست های فرانسه، که در شیوه های حقه بازی پالماتی از هر کس ماهرتر و کار گذشته ترند اکنون دیر زمانی است با شرکت در کابینه هانی که به جنگ امپریالیستی مشغولند و با رأی دادن به اعتبارات یا وام ها (همان عملی که چرخنده، اسکولف، تسره تلی و استکلف در روزهای اخیر در روسیه کرده اند) و نیز با مقاومت در مقابل مبارزه ی انقلابی در کشور خود و غیره و غیره حدنصاب عبارت پردازی پُر آب و تاب و پُرطمطراق پاسیفیستی و انترناسیونالیستی را که با خیانت بی نهایت و قیحانه ای نسبت به سوسیالیزم و انترناسیونالیزم توأم است، شکسته اند.

خوش قلبان اغلب محیط بیدادگری و سببیت جنگ جهانگیر امپریالیستی را از یاد می برند. این محیط عبارت پردازی را تحمل نمی کند و به آرزوهای معصومانه و خیراندیشانه پوزخند می زند.

انترناسیونالیزم در کردار- یکی و فقط یکی است و آن هم کار بی دریغ در راه توسعه ی جنبش انقلابی و مبارزه ی انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمک مادی) از این مبارزه و این خط مشی و فقط این خط مشی، بدون استثناء در تمام کشورها است. بقیه تماماً فریب و مانیلوویزم^۳ است.

جنبش بین المللی سوسیالیستی و کارگری طی بیش از دو سال جنگ در کلیه ی کشورها سه جریان به وجود آورده و هر کس از زمینه ی واقعی شناسائی این سه جریان و تجزیه و تحلیل آن ها و مبارزه ی پیگیر در راه جریان انترناسیونالیستی در کردار عدول نماید،- خود را به ناتوانی و زبونی و اشتباه محکوم نموده است.

این سه جریان عبارتند از:

۱) سوسیال شونیست ها، یعنی سوسیالیست های در گفتار و شونیست های در کردار. این ها افرادی هستند که «دفاع از میهن» را در جنگ امپریالیستی (و مقدم بر همه در جنگ امپریالیستی فعلی) تصدیق می نمایند.

این افراد دشمنان طبقاتی ما هستند و به بورژوازی گرویده اند.

از این قبیل اند اکثریت رهبران رسمی سوسیال دموکراسی رسمی در کلیه ی کشورها یعنی: حضرات پلخائف و شرکاء در روسیه؛ شیدمان ها در آلمان؛

^۳ - مانیلوویزم- از نام مانیلف مالک مشتق شده است. مانیلف یکی از شخصیت های کتاب گوگل موسوم به «ارواح مرده» است که مظهر خیالبافی بی اساس است.

رنودل، گد، سامبا در فرانسه؛ بیسولاتی و شرکاء در ایتالیا؛ هایدمان، فابین ها^۴ و «لیبوریست ها» (رهبران «حزب کارگر») در انگلستان؛ برانتینگ و شرکاء در سوئد؛ ترولسترا و حزب وی در هلند؛ استالونینگ و حزب وی در دانمارک؛ ویکتور برگر و سایر «مدافعین میهن» در آمریکا و نظائر آن ها.

۲) جریان دوم که به اصطلاح «مرکز» نامیده می شود افرادی هستند که بین سوسیال شونیست ها و انترناسیونالیست های در کردار در نوسانند. افراد «مرکز» همه سوگند یاد می کنند و خدا را به شهادت می طلبند که مارکسیست و انترناسیونالیست و طرفدار صلح، طرفدار هرگونه «فشار» بر

^۴ - فابین ها- اعضاء اصلاح طلب سازمان اپورتونیستی «جمعیت فابین ها» که در سال ۱۸۸۴ از طرف گروه روشنفکران بورژوازی در انگلستان تأسیس شده بود. این جمعیت به نام سردار رومی فابین کونکتاتور («کنند کار») موسوم بود که به داشتن تاکتیک انتظار و استتکاف از نبردهای قطعی شهرت داشت. لنین می گوید جمعیت فابین «کامل ترین مظهر اپورتونیزم و سیاست لیبرالی کارگری است». فابین ها پرولتاریا را از مبارزه ی طبقاتی منصرف می نمودند و انتقال مسالمت آمیز از سرمایه داری به سوسیالیزم را از طریق اجرای اصلاحات جزئی موعظه می کردند. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) فابین ها خط مشی سوسیال شونییزم را در پیش گرفتند.

• حزب کارگر- در سال ۱۹۰۰ به عنوان اتحاد سازمان های کارگری یعنی تردونیون ها و احزاب و گروه های سوسیالیستی تأسیس گردید و هدف آن ایجاد فراکسیون کارگری در پارلمان بود. این اتحاد به «کمیته فراکسیون کارگری» موسوم بود و در سال ۱۹۰۶ نام خود را تغییر داد و به حزب کارگر «لیبوریست» موسوم گردید. حزب لیبوریست که از لحاظ ایدئولوژی و تاکتیک خود، اپورتونیست ترین سازمان ها و «تا مغز استخوان بورژوازی» است (گفته ی لنین) سیاست همکاری طبقاتی با بورژوازی را تعقیب می کند. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) لیبرهای حزب لیبوریست خط مشی سوسیال شونیستی را در پیش گرفتند و همان طور که لنین گفته است «همدست راهزنی های امپریالیستی» شدند.

حزب لیبوریست در سال های ۱۹۲۴، ۱۹۲۹ و ۱۹۴۵ به حکومت رسید و کابینه هائی از خود تشکیل داد که همه سیاست امپریالیزم انگلستان را تعقیب می کردند. کابینه ی لیبوریستی که در سال ۱۹۴۵ تشکیل شد چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی خود برنامه ی ارتجاعی امپریالیست های انگلستان را عملی می کرد. لیبرهای دست راست لیبوریست ها که در ماهیت امر عمال امپریالیزم امریکا هستند دارای خط مشی ضدشوروی بوده و بر ضد نیروهای صلح، دموکراسی و سوسیالیزم مبارزه می کنند.

دولت ها، طرفدار هرگونه «مطالبه» ای از دولت خود در باره ی این که «این دولت اراده ی ملت را نسبت به صلح آشکار سازد»، طرفدار هرگونه کارزاری به نفع صلح غیرالحاق طلبانه و غیره و غیره- و طرفدار صلح با سوسیال شوینیست ها هستند. «مرکز» طرفدار «وحدت» است، مرکز مخالف با انشعاب است.

«مرکز»- عرصه ی عبارت پردازی های خیراندیشانه ی خرده بورژوازی، انترناسیونالیزم در گفتار و اپورتونیزم جببانه و خوش خدمتی در برابر سوسیال شوینیست های در کردار است.

اصل مطلب در این است که «مرکز» به ضرورت انقلاب بر ضد دولت های خودی ایمان ندارد، آن را تبلیغ نمی کند، به مبارزه ی انقلابی بی دریغ مشغول نیست و با ردیالنه ترین بهانه هائی که ظنین مافوق «مارکسیستی» دارد از زیر بار این مبارزه شانه خالی می کند.

سوسیال شوینیست ها دشمنان طبقاتی ما و بورژواهایی در داخل جنبش کارگری هستند. آن ها قشری از کارگران و گروه ها و زمره هائی از کارگران هستند که در واقعیت امر از طرف بورژوازی خریداری شده (بهترین حقوق ها، مشاغل آبرومند و غیره) و به بورژوازی خود کمک می کنند تا ملت های کوچک و ضعیف را غارت نماید و مختق سازد و برای تقسیم غنای سرمایه داری پیکار کند.

افراد «مرکز» جامد فکرانی هستند که در شرایط قانونیت فاسد زنگ زده اند و در محیط پارلمانتاریزم و غیره تباه گردیده اند، کارمندانی هستند که به کرسی های گرم و نرم و کار «آرام» عادت کرده اند از نقطه نظر تاریخی و اقتصادی آن ها قشر مخصوصی را تشکیل نمی دهند، آن ها فقط نمودار انتقالی

هستند بین مرحله ی سپری شده ی جنبش کارگری در فاصله زمانی سال های ۱۸۷۱-۱۹۱۴ که بخصوص از لحاظ فن مورد لزوم پرولتاریا، یعنی فن کار آهسته، پیگیر و منظم تشکیلاتی در مقیاس وسیع و بسیار وسیع نتایج گرانبهایی به بار آورده است و مرحله ی جدیدی که از هنگام نخستین جنگ جهانی امپریالیستی ضرورت عینی پیدا کرده و عصر انقلاب اجتماعی را آغاز نهاده است.

لیدر اصلی و نماینده ی «مرکز» کارل کائوتسکی است که از برجسته ترین اتوریته های انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) و نمونه ی ارتداد کامل از مارکسیزم و سست عنصری بی سابقه و نیز نمونه ی پست ترین تزلزلات و خیانت ها از اوت سال ۱۹۱۴ می باشد. کسانی که جریان «مرکز» را تشکیل می دهند عبارتند از: کائوتسکی، هآزه، لده بور، فراکسیون به اصطلاح «همبستگی کارگری یا کار»^۶ در مجلس رایشتاگ؛ در فرانسه لونگه، پرسمان و به طور کلی آن هائی که مینوریترها^۷ (منشویک) نامیده می شوند؛ در

^۶ - «همبستگی کارگری یا کار» - «Arbeitsgemeinschaft» («گروه سوسیال دموکرات کار») - سازمان مرکزیون آلمان که در مارس سال ۱۹۱۷ به توسط نمایندگان ریشتاگ که از فراکسیون سوسیال دموکرات در ریشتاگ جدا شده بودند، تشکیل گردید. این گروه هسته ی اساسی حزب مستقل سوسیال دموکرات مرکزیون آلمان بود که در سال ۱۹۱۷ تشکیل گردید. این حزب سوسیال شوینیست های آشکار را تبرئه می کرد و از حفظ وحدت با آنان دم می زد.

^۷ - مینوریترها یا لونگیست ها - اقلیت حزب سوسیالیست فرانسه که در سال ۱۹۱۵ تأسیس گردیده است. لونگیست ها (یعنی طرفداران لونگه ی سوسیال رفورمیست) دارای نظریات سائترستی بودند و نسبت به سوسیال شوینیزم سیاست سازشکارانه ای داشتند. در دوران نخستین جنگ جهانی لونگیست ها خط مشی سوسیال پاسیفیستی در پیش گرفتند. لونگیست ها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه در گفتار خود را طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا می خواندند ولی در کردار دشمنان آن بودند. آن ها سیاست آشتی طلبی خود را با سوسیال شوینیست ها ادامه داده و از صلح غارتگرانه ی ورسای پشتیبانی می کردند. لونگیست ها در کنگره ی حزب سوسیالیست فرانسه که در دسامبر سال ۱۹۲۰ در تور بر پا شد و جناح چپ در آن پیروز گردید، در اقلیت ماندند و به اتفاق رفورمیست های آشکار از حزب

انگلستان فیلیپ اسننودن، رامزی ماکدونالد و بسیاری از رهبران دیگر «حزب مستقل کارگر»^۸ و نیز قسمتی از حزب سوسیالیست بریتانیا^۹ موریس هیلکونیت و بسیاری دیگر در آمریکا؛ توراتی، تره وس، مودیلیانی و غیره در ایتالیا؛ روبرت کریم و سایرین در سوئیس؛ ویکتور آدلر و شرکاء در اتریش؛

جدا شدند و به انترناسیونال کدائی دو و نیم ملحق گردیدند و پس از برهم خوردن آن به انترناسیونال دوم باز گشتند.

۸- (Independent Labour Party) «حزب مستقل کارگر انگلستان» در سال ۱۸۹۳ تأسیس شد. جمس کایر-هاردی، رماکدونالد و عده ای دیگر در رأس این حزب بودند. حزب مستقل کارگر که مدعی بود در سیاست خود مستقل از احزاب بورژوازی است، در حقیقت امر «مستقل از سوسیالیسم و وابسته به لیبرالیزم» بود (لنین). در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) حزب مستقل کارگر ابتدا بیانیه ای بر ضد جنگ صادر نمود (۱۳ اوت سال ۱۹۱۴) ولی بعداً در فوریه سال ۱۹۱۵ در کنفرانس سوسیالیست های کشورهای آنتانت در لندن اعضاء حزب مستقل کارگر به قطعنامه ای که در کنفرانس سوسیال شونیست ها صادر شده بود پیوستند. از این به بعد لیدرهای این حزب با عبارت پردازی های پاسیفیستی ماهیت خود را پرده پوشی کرده در عمل خط مشی سوسیال شونیستی را در پیش گرفتند. لیدرهای حزب مستقل کارگر بعد از تأسیس انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۱۹ تحت فشار توده های حزبی که به سمت چپ متمایل شده بودند تصمیم به خروج از انترناسیونال دوم گرفتند. در سال ۱۹۲۱ اعضاء حزب مستقل کارگر به انترناسیونال کدائی دو و نیم داخل شدند و پس از انحلال آن مجدداً به انترناسیونال دوم گرویدند.

۹- (B. S. P. - British Social Party) - حزب سوسیالیست بریتانیا در سال ۱۹۱۱ در شهر منچستر تأسیس یافت. هسته ی این حزب را فدراسیون سوسیال دموکرات تشکیل می داد که در سال ۱۸۸۴ به وجود آمده بود (هایندمان، هاری کولچ و توماس مان و عده ی دیگر در رأس این فدراسیون قرار داشتند). این فدراسیون بعداً نام خود را تغییر داد و به حزب سوسیال دموکرات موسوم گردید. حزب سوسیالیست بریتانیا کارهای تبلیغی و ترویجی خود را مطابق با روح مارکسیزم عملی می کرد و حزبی بود «غیر اپورتونیستی و واقعاً مستقل از لیبرال ها» (لنین). کم عده ای و جدائی حزب از توده ها تا اندازه ای به آن جنبه ی سکتاریستی می داد.

در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) در این حزب دو جریان پدید آمد: یکی - جریان آشکار سوسیال شونیستی که هایندمان در رأس آن قرار داشت و دیگری جریان انترناسیونالیستی که اینگپین و رشتین و عده ی دیگر در رأس آن بودند. در آوریل سال ۱۹۱۶ در حزب انشعاب روی داد. هایندمان و طرفدارانش در اقلیت قرار گرفتند و از حزب خارج شدند. از این زمان به بعد در رأس حزب سوسیالیست بریتانیا عناصر انترناسیونالیست قرار گرفتند که علیه جنگ امپریالیستی مبارزه می کردند. حزب سوسیالیست بریتانیا مبتکر تأسیس حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود که در سال ۱۹۲۰ صورت رسمی به خود گرفت. اکثریت اعضاء سازمان های حزب سوسیالیست بریتانیا به حزب کمونیست داخل شدند.

حزب کمیته ی تشکیلات، آکسلرد، مارتف، چخیدزه، تسره تلی، و غیره- در روسیه و قس علیهذا.

البته افرادی هم گاهی، بدون این که خود متوجه باشند، از موضع سوسیال شوینیزم به موضع «مرکز» و بالعکس می روند. هر مارکسیستی می داند که علیرغم انتقال آزاد افراد از یک طبقه به طبقه ی دیگر باز طبقات از یکدیگر متمایزند؛ همین طور هم علیرغم انتقال آزاد افراد از یک جریان به جریان دیگر و علیرغم تلاش و کوشش برای آمیختن جریان ها با یکدیگر، باز جریان ها در زندگی سیاسی از یکدیگر متمایزند.

۳) جریان سوم عبارت است از انترناسیونالیست های در کردار که نظریات آن ها را بهتر از همه «جناح چپ سیمروالد»^{۱۰} بیان می کند (ما بیانیه ی مورخه سپتامبر سال ۱۹۱۵ آن را به ضمیمه ی این جزوه به چاپ می رسانیم تا خوانندگان بتوانند در متن اصلی با پیدایش جریان مزبور آشنا شوند).

مهم ترین علامت مشخصه این جریان؛ گسیختگی کامل پیوند خواه با سوسیال شوینیزم و خواه با «مرکز». مبارزه ی انقلابی بی دریغ بر ضد دولت امپریالیستی خودی و بورژوازی امپریالیستی خودی. پرنسیپ این جریان: «دشمن اصلی در همان کشور خودی است». مبارزه ی بی رحمانه علیه شیرین زبانی های سوسیال پاسیفیستی (سوسیال پاسیفیست ها- سوسیالیست در گفتار و پاسیفیست بورژوازی در کردار هستند؛ پاسیفیست های بورژوازی آرزوی یک صلح ابدی بدون برانداختن یوغ و سلطه ی سرمایه را دارند) و

^{۱۰} - جناح چپ سیمروالد- در آغاز سپتامبر سال ۱۹۱۵ در سیمروالد (سوئیس) در نخستین کنفرانس سوسیالیستی انترناسیونالیست ها به توسط لندن تأسیس گردید. لندن این کنفرانس را «گام نخست» در راه ترقی جنبش بین المللی بر ضد جنگ نامید. بلشویک ها تحت رهبری لندن در کنگره ی چپ سیمروالد یگانه خط مشی صحیح و کاملاً پیگیر را داشتند. در این گروه انترناسیونالیست های ناپیگیر هم وجود داشتند.

علیه هرگونه عذرتراشی به مناسبت جنگ کنونی برای نفی امکان یا به جا و به موقع بودن مبارزه انقلابی پرولتاریا و انقلاب پرولتاریای سوسیالیستی. برجسته ترین نمایندگان این جریان: در آلمان «گروه اسپارتاک» یا «گروه انترناسیونال»^{۱۱} که کارل لیبنخت سمت عضویت آن را دارد. کارل لیبنخت نامدارترین نماینده ی این جریان و نماینده ی انترناسیونال پرولتاریای جدید و حقیقی است.

کارل لیبنخت کارگران و سربازان آلمان را دعوت نمود سلاح را به سوی دولت خود برگردانند. کارل لیبنخت این دعوت را آشکارا از پشت تریبون پارلمان (رایشتاگ) به عمل آورد. و سپس با اوراقی که به طور نهانی با شعار «مرده باد دولت» به چاپ رسیده بود، به دموستراسیونی که در میدان پوتسدام، یکی از بزرگ ترین میدان های برلن، تشکیل شده بود رفت. او را بازداشت کردند و به زندان با اعمال شاقه محکومش ساختند. او اکنون در زندان اعمال شاقه ی آلمان به سر می برد، همان گونه که صدها و شاید

^{۱۱} - «گروه انترناسیونال» به توسط ک. لیبنخت، ر. لوکزامبورگ، ک. ستکین، ف. مرینگ و سایر سوسیال دموکرات های چپ آلمان در آغاز نخستین جنگ جهانی تأسیس گردید. بعدها این گروه نام اتحاد «اسپارتاکوس» به خود گرفت. اسپارتاکیست ها در بین توده ها بر ضد جنگ امپریالیستی به تبلیغات انقلابی می پرداختند و سیاست غارتگرانه ی امپریالیزم آلمان و خیانت رهبران سوسیال دموکرات را فاش می نمودند. ولی اسپارتاکیست ها یا عناصر دست چپ آلمان در مهم ترین مسائل تئوری و سیاسی از اشتباهات نیمه منشیویکی مبری نبودند. آن ها تئوری نیمه منشیویکی امپریالیزم را بسط و توسعه می دادند؛ اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به مفهوم مارکسیستی آن (یعنی حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل) را رد می کردند، امکان جنگ های ملی آزادیبخش را در عصر امپریالیزم نفی می نمودند، به نقش حزب انقلابی کم بهاء می دادند و در برابر جنبش خود به خودی سر فرود می آوردند. لنین در آثار خود موسوم به «در باره ی رساله ی یونی-اوس» و «در باره ی کاریکاتور مارکسیزم و «اکنونیزم امپریالیستی» و غیره و استالین در نامه ی خود تحت عنوان «در باره ی پاره ای از مسائل تاریخ بلشویزم» اشتباهات عناصر چپ آلمان را مورد انتقاد قرار داده اند. اسپارتاکیست ها در سال ۱۹۱۷ به حزب مستقل مرکز یون آلمان داخل شدند ولی استقلال تشکیلاتی خود را حفظ نمودند. پس از انقلاب سال ۱۹۱۸ در آلمان اسپارتاکیست ها با «اعضای حزب مستقل» قطع پیوند کردند و در دسامبر همین سال حزب کمونیست آلمان را تأسیس نمودند.

هزارها تن از سوسیالیست های حقیقی آلمان به خاطر مبارزه بر ضد جنگ در زندان ها به سر می برند.

کارل لیبنخت در نطق ها و نوشته های خود نه تنها بر ضد پلخائف ها و پوترسف های خودی (شیدمان ها، لژین ها، داویدها و شرکاء) بلکه بر ضد افراد مرکز خودی، یعنی چخیدزه ها و تسره تلی های خودی (برضد کائوتسکی، هآزه، لده بور و شرکاء) نیز بیرحمانه مبارزه می نمود.

کارل لیبنخت و دوستش اتوروله دو نفری در بین صد و ده نماینده انضباط را زیر پا گذاشتند و «وحدت» با «مرکز» و شونینست ها را برهم زدند و برضد همه به پا خاستند. تنها لیبنخت است که نماینده ی سوسیالیزم و آرمان پرولتاری و انقلاب پرولتاری می باشد. طبق گفته ی صحیح روزا لوکزامبورگ (ایضاً عضو «گروه اسپارتاک» و یکی از پیشوایان آن) بقیه ی سوسیال دموکراسی آلمان سرپا لاشه ی متعفن است.

گروه دیگری که در آلمان در کردار انترناسیونالیست هستند اعضاء روزنامه ی «سیاست کارگر» منتشره در برمن می باشند.

آن هانی که در فرانسه به انترناسیونالیست های در کردار از همه نزدیک ترند لوریو و دوستان او می باشند (بوردرون و مرهیم به سرانجام سوسیال پاسیفیزم در غلطیدند) و هم چنین هاتری کیلبوی فرانسوی است که مجله ی «فردا» را در ژنو منتشر می نماید؛ در انگلستان. روزنامه ی «تردیونیونست» و قسمتی از اعضاء حزب سوسیالیست بریتانیا و حزب مستقل کارگر (از قبیل ویلیام رسل که آشکارا دعوت نمود با رهبرانی که به سوسیالیزم خیانت نموده اند قطع علاقه شود) و هم چنین ماکلین آموزگار و سوسیالیست اسکاتلندی که حکومت بورژوازی انگلستان او را به جرم

مبارزه ی انقلابی بر ضد جنگ به اعمال شاقه محکوم نموده است؛ صدها سوسیالیست دیگر انگلستان نیز به همین جرائم در زندان ها به سر می برند. این ها و فقط این ها انترناسیونالیست های در کردار هستند؛ در آمریکا «حزب سوسیالیست کارگر»^{۱۲} و آن عناصری از «حزب سوسیالیست» اپورتونیست^{۱۳} که از ژانویه ی سال ۱۹۱۷ شروع به انتشار روزنامه ی «انترناسیونالیست» نموده اند؛ در هلند حزب «تریونیست ها»^{۱۴} که روزنامه ی «تریون» را منتشر می سازند (پانه کوئک، گرمان گورتر، وین کوپ و هانریت رولاند هوست، این حزب در سیمروالد جزو مرکز بود ولی حالا به ما گرویده است)؛

^{۱۲} - «حزب سوسیالیست کارگر آمریکا»- در سال ۱۸۷۶ از طریق درآمیختن شعب آمریکائی انترناسیونال اول و حزب کارگر سوسیال دموکرات و یک سلسله از گروه های سوسیالیست ایالات متحده ی آمریکا، تأسیس گردیده بود. اکثریت اعضای حزب از مهاجرین بودند. حزب کارگر سوسیالیست آمریکا دارای جنبه ی سکناریستی بود و هرگز با توده ی وسیع از تباطی نداشت. در سال های نخستین جنگ جهانی حزب کارگر سوسیالیست آمریکا به انترناسیونال متمایل گردید.

^{۱۳} - لنین اقلیت انقلابی حزب سوسیالیست آمریکا (حزب اصلاح طلب اپورتونیستی) را که در سال ۱۹۰۱ تأسیس شده بود در نظر دارد. اقلیت انقلابی دارای خط مشی انترناسیونالیستی بود و علیه جنگ امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) بر آمد می کرد و تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه جناح چپ را تشکیل داد که در سال ۱۹۲۱ مبتکر ایجاد حزب کمونیست ایالات متحده ی آمریکا گردید و هسته ی اساسی آن بود.

اکثریت دست راستی حزب سوسیالیست آمریکا در دوران نخستین جنگ جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) جنگ امپریالیستی را موجه جلوه گر می ساخت و از سیاست امپریالیزم آمریکا پشتیبانی می نمود.

^{۱۴} - لنین حزب سوسیال دموکرات هلند را که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شده بود، حزب «تریونیست» می نامید. تریونیست ها در آغاز کار جناح چپ حزب کارگر سوسیال-دموکرات هلند را تشکیل می دادند و ارگان آن ها روزنامه ی «تریون» («De Tribune») بود که در سال ۱۹۰۷ تشکیل شد. در سال ۱۹۰۹ تریونیست ها از حزب کارگر سوسیال دموکرات اخراج شدند و حزب مستقل را تشکیل دادند. تریونیست ها جناح چپ جنبش کارگری هلند را تشکیل می دادند ولی حزب انقلابی پیگیر نبودند. تریونیست ها در سال ۱۹۱۸ در امر تشکیل حزب کمونیست هلند شرکت داشتند.

روزنامه ی «تریون» از سال ۱۹۰۹ ارگان حزب سوسیال دموکرات هلند بود ولی از سال ۱۹۱۸ ارگان حزب کمونیست شد. در سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ روزنامه ی مزبور تحت عنوان «فلکسداهدلاد» (روزنامه ی مردم) انتشار می یافت.

در سوند حزب جوانان یا دست چپی ها^{۱۵} با رهبرانی از قبیل لیند هاگن، توره نرمان، کارلسون، اشترم و ز. هگنوند که در سیمروالد شخصاً در تأسیس «جناح چپ سیمروالد» شرکت نموده و اکنون به جرم مبارزه ی انقلابی بر ضد جنگ به زندان محکوم شده است؛ در دانمارک تیریر و دوستانش، که از حزب «سوسیال دموکرات» دانمارک که به کلی به یک حزب پورژوازی بدل شده و استاتونینگ وزیر در رأس آن قرار دارد خارج شده اند؛ در بلغارستان «تس نیاک ها»^{۱۶} در ایتالیا کنستانتین لادزاری دبیر حزب و سراتی سردبیر روزنامه ی «به پیش» ارگان مرکزی حزب از همه نزدیک ترند؛ در لهستان رادک، گانتسکی و سایر رهبران سوسیال دموکراسی که به توسط «هیئت مدیره ایالتی» متشکل شده است؛ روزا لوکزامبورگ تیشکو و سایر رهبران سوسیال دموکراسی که به توسط «هیئت مدیره کل» متشکل شده است، در سوئیس آن دست چپی هائی که متن نامه ی «رفراندوم» (ژانویه سال ۱۹۱۷) را برای مبارزه با سوسیال شوینیست ها و «مرکز» کشور خویش تنظیم کردند و در کنگره ی سوسیالیستی شهرستان زوریخ که در ۱۱ فوریه سال ۱۹۱۷

^{۱۵} - لنین جریان چپ را در سوسیال دموکراسی سوند حزب جوان ها و یا دست چپی های سوئد می نامید. در سال های جنگ جهانی امپریالیستی «جوان ها» نظریات انترناسیونالیستی داشتند و به جناح چپ سیمروالد گرویدند و در ماه مه سال ۱۹۱۷ حزب دست چپ سوسیال دموکرات سوئد را تشکیل دادند. در کنگره ی سال ۱۹۱۹ این حزب، تصمیم گرفتند به انترناسیونال کمونیستی بپیوندند. جناح انقلابی حزب در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست سوئد را تشکیل داد و داخل کمینترن شد.

^{۱۶} - «تس نیاک ها»- حزب انقلابی کارگر سوسیال دموکرات بلغارستان که در سال ۱۹۰۳ پس از انشعاب حزب سوسیال دموکرات تأسیس گردید. مؤسس و رهبر «تس نیاک ها» د. بلاگوف بود و سپس شاگردان بلاگوف- گ. دیمیتروف، و. کالارف و دیگران در رأس «تس نیاک ها» قرار گرفتند. در سال های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ «تس نیاک ها» به مبارزه بر ضد جنگ امپریالیستی برخاستند. در سال ۱۹۱۹ «تس نیاک ها» داخل انترناسیونال کمونیستی شدند و حزب کمونیست بلغارستان را تشکیل دادند.

در تس تشکیل شد قطعنامه ای اصولی- انقلابی^{۱۷} علیه جنگ پیشنهاد نمودند؛ در اتریش جناح چپ دوستان جوان فریدریک آدار که گاه در باشگاه «کارل مارکس» در وین فعالیت می کردند، این باشگاه اکنون از طرف حکومت سراپا مرتجع اتریش که فریدریک آدلر را به خاطر تیراندازی قهرمانانه (گرچه چندان سنجیده هم نبود) به سوی یک وزیر به هلاکت می رساند بسته شده است.

سخن بر سر خرده اختلافی که بین چپ ها نیز وجود دارد، نیست بلکه بر سر وجود جریان است. حقیقت این است که در عصر جنگ هولناک امپریالیستی، انترناسیونالیست در کردار بودن کار آسانی نیست. عده ی چنین افرادی کم است ولی تمام آینده ی سوسیالیزم فقط بسته به وجود آن ها است؛ فقط آن ها هستند که فاسدکنندگان توده ها نبوده بلکه پیشوایان توده ها هستند.

تفاوت بین سوسیال دموکرات های رفورمیست و انقلابی و به طور کلی بین سوسیالیست ها ناگزیر می بایستی در شرایط جنگ امپریالیستی دچار تغییراتی گردد. کسی که فعالیت خود را به «خواست هانی» از دولت های بورژوازی در مورد عقد پیمان صلح یا «آشکار ساختن اراده ی ملت ها نسبت به صلح» و غیره محدود می نماید، در عمل به پرتگاه رفورم طلبی می غلطد. زیرا مسأله ی جنگ از نظر عینی فقط به طور انقلابی مطرح است.

برای خروج از جنگ و عقد یک پیمان صلح دموکراتیک و غیرتحمیلی و رها کردن ملت ها از قید پرداخت میلیاردها سود به آقایان سرمایه دارانی که از قبل «جنگ» سود می اندوزند هیچ راهی جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد.

^{۱۷} - قطعنامه ی نامبرده را لنین نوشت و از طرف سوسیال دموکرات های چپ سوئیس به کنگره ی شهرستان سازمان سوسیال دموکرات زوریخ تسلیم نمود.

از حکومت های بورژوازی می توان و باید انواع مختلف رفورم ها را طلب نمود ولی تا شخص به مانیلویزم و رفورمیزم دچار نشده باشد نمی تواند از این افراد و طبقات که با هزاران رشته به سرمایه ی امپریالیستی بسته شده اند بطلب این رشته ها را بگسلند و حال آن که بدون یک چنین گسستی تمام گفتگوهای مربوط به جنگ بر ضد جنگ عبارت پردازی های پوچ و فریبنده خواهد بود.

«کانوتسکیست ها» یعنی افراد «مرکز» -در گفتار انقلابی و در کردار رفورمیست هستند- در گفتار انترناسیونالیست و در کردار دست یاران سوسیال شوینیزم هستند.

ورشکستگی انترناسیونال سیمروالد. تأسیس انترناسیونال سوم ضروری است

۱۷- انترناسیونال سیمروالد از همان آغاز خود در موضع متزلزل «کانوتسکیستی» و «مرکز» قرار گرفت و بالنتیجه جناح چپ سیمروالد مجبور گشت بی درنگ خود را کنار بکشد و مجزا گردد و بیانیه ای از جانب خود صادر کند (که در سوئیس به زبان های روسی، آلمانی و فرانسه به چاپ رسیده است).

نقص عمده ی انترناسیونال سیمروالد و علت ورشکستگی آن (زیرا از لحاظ مسلکی و سیاسی دچار ورشکستگی شده است) تزلزل و بی تصمیمی در مورد مهم ترین مسأله ای است که از لحاظ کار عملی معین کننده همه چیز است، این مسأله گسیختن کامل پیوند با سوسیال شوینیزم و انترناسیونال سوسیال

شونینستی قدیمی است که واندرولد و هونیس مانس در لاهه (هلند) و سایرین بر رأس آن قرار دارند.

در نزد ما هنوز نمی دانند که اکثریت سیمروالد را همان کائوتسکیست ها تشکیل می دهند. و حال آن که این یک مسأله ی اساسی است که نمی توان آن را به حساب نیاورد و در اروپای باختری اکنون همه از آن آگاه اند. حتی هیلمان شونینست و آن هم شونینست افراطی آلمان (که البته «سوسیال دموکرات» و طرفدار دو آتشی ی «وحدت» سوسیال دموکراسی است). این سردبیر روزنامه ی سراپا شونینستی «هنیتس» و یکی از دبیران مجله ی سراپا شونینستی «کولوکول» متعلق با پارووس مجبور شد در جراند اعتراف کند که مرکز یا «کائوتسکیزم» و اکثریت سیمروالد هر دو یکی است.

و اما پایان سال ۱۹۱۶ و آغاز سال ۱۹۱۷ این قضیه را به طور قطعی محرز ساخت. با وجود تقبیح سوسیال پاسیفیزم در بیانیه ی کینتال^{۱۸} تمام جناح راست سیمروالد، تمام اکثریت سیمروالد به ورطه ی سوسیال پاسیفیزم در غلطیدند: کائوتسکی و شرکاء ضمن یک سلسله برآمدهای خود در ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۷؛ بوردرون و مرهیم در فرانسه هنگامی که یکدلانه، به اتفاق سوسیال شونینست ها به قطعنامه های پاسیفیستی حزب سوسیالیست (دسامبر سال ۱۹۱۶) و «کنفدراسیون کل کار» (یعنی سازمان کشوری اتحادیه های کارگری فرانسه) در همان دسامبر سال ۱۹۱۶ رأی می دادند؛ توراتی و شرکاء در ایتالیا که در آن جا تمام حزب موضع سوسیال پاسیفیستی

^{۱۸} - منظور بیانیه ای است تحت عنوان «خطاب به مللی که خانه خرابشان می سازند و به فنایشان می برند». این بیانیه در دومین کنفرانس بین المللی «سیمروالد» که از ۲۴ تا ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۶ در کینتال (سوئیس) بر پا بود، به تصویب رسید. برای اطلاع از اهمیت کنفرانس کینتال و بیانیه ای که در این کنفرانس به تصویب رسید، رجوع شود به ترجمه ی فارسی کتاب «دوره ی مختصر تاریخ حزب کونیست (ب) اتحاد شوروی» چاپ مسکو صفحه ۲۷۰-۲۷۱.

را اشغال کرده است و توراتی شخصاً در نطق ۱۷ دسامبر سال ۱۹۱۶ تا جانی «لغزید» (البته نه بر حسب تصادف) که عباراتی ناسیونالیستی برای آرایش جنگ امپریالیستی به کار برد.

روبرت گریم، صدر سیمروالد و کینتال، در ژانویه سال ۱۹۱۷ بر ضد انترناسیونالیست های در کردار با سوسیال شوینیست های حزب خود (گریلیخ، بفلوگر، گوستاو مولر و سایرین) متحد گردید.

این رفتار دو پهلو و دو رویانه اکثریت سیمروالد در جریان دو جلسه سیمروالدیست های کشورهای مختلف که در ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۷ بر پا بود، رسماً از طرف انترناسیونالیست های دست چپ چند کشور تقبیح گردید: از طرف مونزنبورگ دبیر سازمان بین المللی جوانان و سردبیر روزنامه ی عالی انترناسیونالیستی موسوم به «انترناسیونال جوانان»؛ زینوویف نماینده ی کمیته ی مرکزی حزب ما؛ ک. رادک از حزب سوسیال دموکرات لهستان («هیئت مدیره ی ایالتی»); هارتشین سوسیال دموکرات آلمان، عضو «گروه اسپارتاک».

به پرولتاریای روس خیلی چیزها داده شده است؛ در هیچ جای جهان مانند روسیه طبقه ی کارگر هنوز موفق نشده است دامنه ی انرژی انقلابی را تا این حد بسط دهد. ولی به هر کس خیلی چیزها داده شده خیلی چیزها هم از او خواسته می شود.

تحمل منجلا ب سیمروالد از این پس غیرممکن است. بیش از این نمی توان به خاطر «کانوتسکیست های» سیمروالد با انترناسیونال شوینیستی پلخائف ها و شیدمان ها در حالت نیمه ارتباط ماند. باید فوراً پیوند را با این انترناسیونال گسست. باید فقط به منظور کسب اطلاع در سیمروالد ماند.

باید به ویژه ما و بخصوص اکنون، بدون درنگ انترناسیونال پرولتاری، انقلابی جدیدی تأسیس نمایم یا به عبارت صحیح تر ترسی نداشته باشیم از این که با صدای رسا اعتراف نمایم که این انترناسیونال اکنون تأسیس شده و در حال عمل است.

این انترناسیونال- انترناسیونال آن «انترناسیونالیست های در کردار»ی است که من در بالا دقیقاً آن ها را نام بردم. آن ها و فقط آن ها هستند که فاسد کننده ی توده ها نبوده بلکه نماینده ی توده های انترناسیونالیست انقلابی هستند.

اگر تعداد این قبیل سوسیالیست ها قلیل هم باشد، بگذار هر کارگر روسی از خود سؤال کند که مگر در آستان انقلاب فوریه - مارس سال ۱۹۱۷ تعداد انقلابی های آگاه در روسیه زیاد بود؟

آن چه در خور اهمیت است تعداد نیست بلکه بیان صحیح عقاید و سیاست پرولتاریای واقعاً انقلابی است. مطلب بر سر «اعلام» انترناسیونالیزم نیست بلکه بر سر این است که حتی در دشوارترین مواقع بتوان انترناسیونالیست در کردار بود.

خود را با امید به سازش ها و کنگره های بین المللی فریب ندهیم. مادامی که جنگ امپریالیستی ادامه دارد روابط بین المللی در منگنه ی آهنین دیکتاتوری نظامی بورژوازی امپریالیست فشرده می شود. وقتی که حتی میلیوکف «جمهوریخواه» که مجبور است وجود حکومت فرعی شورای نمایندگان کارگران را تحمل نماید، در آوریل سال ۱۹۱۷ اجازه نداد فریتس پلاتن سوسیالیست سوئیس، دبیر حزب، انترناسیونالیست، شرکت کننده ی سیمروالد و کینتال به روسیه بیاید و حال آن که نامبرده همسرش روس و

برای دیدن اقوام همسر خود می خواست به روسیه بیاید، و ضمناً در ریگا هم در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت کرده بود و به همین مناسبت در روسیه زندانی شده و برای آزادی خود به حکومت تزاری وثیقه داده بود و اکنون می خواست این وثیقه را پس بگیرد، -باری وقتی میلیوکف «جمهوریخواه» در آوریل سال ۱۹۱۷ در روسیه قادر به انجام چنین کاری بود، آن وقت می توان قضاوت کرد که وعده و وعیدها، عبارت پردازی ها و بیانیه های بورژوازی در باره ی صلح بدون الحاق طلبی دارای چه ارزشی است.

و اما توقیف تروتسکی از طرف حکومت انگلستان؟ ممانعت از خروج مارتف از سوئیس و امیدواری بکشاندن او به انگلستان که در آن جا همان سرنوشت تروتسکی در انتظار اوست؟

خود را دچار توهم نکنیم، خود را فریب ندهیم.

اکنون که ثابت شده است حتی از استکھلم اجازه نمی دهند سوسیالیست های وفادار به انترناسیونالیزم نزد ما بیایند و نمی گذارند حتی نامه های آن ها برسد و حال آن که این عمل کاملاً امکانپذیر است و ساتسور نظامی نیز فعال مایشانی مطلق دارد، دیگر «به انتظار» کنگره ها یا انجمن های بین المللی نشستن معنایش خیانت به انترناسیونالیزم است.

حزب ما باید به انتظار ننشیند و بی درنگ انترناسیونال سوم را تأسیس کند. در این صورت صدها سوسیالیست در زندان های آلمان و انگلستان نفسی به راحت خواهند کشید، «هزاران و باز هم هزاران کارگر آلمانی که اکنون اعتصاب و دمونستراسیون بر پا می کنند و ویلهلم رذل و راهزن از آن ها در هراس است، در اوراق مخفی تصمیم ما، اعتماد برادرانه ی ما را نسبت به کارل لیبکنخت و فقط نسبت به او و نیز تصمیم ما را مبنی بر این که اکنون

هم علیه «دفاع طلبی انقلابی» مبارزه نمایم خواهند خواند و با این خواندن ایمان آن‌ها نسبت به انترناسیونالیزم انقلابیشان راسخ خواهد شد. به هر کس خیلی چیزها داده شده خیلی چیزها هم از او خواسته می‌شود. هیچ کشوری در جهان اکنون مثل روسیه این قدر از آزادی برخوردار نیست. از این آزادی استفاده کنیم ولی نه برای موعظه پشتیبانی از بورژوازی یا از «دفاع طلبی انقلابی» بورژوائی بلکه برای تأسیس جسورانه و شرافتمندانه، پرولتاری و لیبکنختی انترناسیونال سوم، انترناسیونالی که دشمن آشتی ناپذیر خائنین سوسیال شونیست و افراد متزلزل «مرکز» نیز باشد.

۱۸- در این که راجع به وحدت سوسیال دموکرات های روسیه جای هیچ گونه سخنی نمی‌تواند باشد، پس از شرح فوق، دیگر حاجتی به توضیح زیاد نیست.

بهتر است همان طور که لیبکنخت رفتار کرد دو نفری باقی ماند- که معنایش باقی ماندن با پرولتاریای انقلابی است- ولی حتی برای یک دقیقه هم فکر وحدت با حزب کمیته ی تشکیلات، با چخیدزه و تسره تلی را که با پوترسف در روزنامه ی «رابوچایا گازتا» ائتلاف می‌نمایند و در کمیته ی اجراییه شورای نمایندگان کارگران بر له وام رأی می‌دهند^{۱۹} و تا مرحله ی «دفاع طلبی» سقوط کرده اند- به خود راه نداد.

بگذار مرده ها خود مرده های خود را دفن کنند.

^{۱۹} - لنین اخذ رأی منشویک ها را در جلسه ی کمیته ی اجراییه ی شورای پتروگراد مورخه ی ۷ آوریل سال ۱۹۱۷ در باره ی پشتیبانی از «وام در راه رهایی» که حکومت موقت برای تأمین مخارج جنگی صادر نموده بود در نظر دارد.

هر کس می خواهد به متزلزلین کمک کرده باشد باید ابتدا خود از تزلزل دست بردارد.

حزب ما باید چه عنوانی داشته باشد تا از نظر علمی صحیح باشد و از نظر سیاسی به روشن ساختن ذهن پرولتاریا کمک کند؟

۱۹- حال به آخرین قسمت که مربوط به عنوان حزب ماست می پردازم. ما باید خود را حزب کمونیست بنامیم. همان گونه که مارکس و انگلس خود را می نامیدند.

ما باید تکرار کنیم که مارکسیست هستیم و ملاک عمل ما «مانیفست کمونیست» است که سوسیال دموکراسی آن را در دو نکته اساسی تحریف نموده و به آن خیانت ورزیده است:

(۱) کارگران میهن ندارند: «دفاع از میهن» در جنگ امپریالیستی خیانت به سوسیالیزم است؛

(۲) آموزش مارکسیزم در باره ی دولت مورد تحریف انترناسیونال دوم قرار گرفته است.

عنوان «سوسیال دموکراسی»، همان طور که ضمناً مارکس هم در سال ۱۸۷۵ به کرات در «انتقاد از برنامه ی گتا» ثابت کرده و انگلس در سال ۱۸۹۴ به بیان ساده تری آن را تکرار نموده از نقطه نظر علمی نادرست است. بشر از مرحله ی سرمایه داری فقط می تواند مستقیماً به مرحله ی سوسیالیزم یعنی به مرحله ی تملک همگانی وسائل تولید و توزیع محصولات

نه نسبت کار افراد گام گذارد. ولی حزب ما از این دورتر نگاه می کند: سوسیالیزم ناگزیر باید به تدریج رشد نموده به مرحله ی کمونیزم گام گذارد که بر پرچم آن نوشته شده است: «از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش».

این است برهان اول من.

برهان دوم: قسمت دوم عنوان حزب ما (سوسیال-دموکرات ها) نیز از نظر علمی صحیح نیست. دموکراسی یکی از اشکال دولت است. و حال آن که ما مارکسیست ها با هرگونه دولتی مخالفیم.

پیشوایان انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) یعنی حضرات پلخاتف، کائوتسکی و امثالهم مارکسیزم را مبتذل و تحریف نموده اند.

مارکسیزم برخلاف آنارشیزم، به ضرورت دولت برای انتقال به سوسیالیزم معترف است، ولی (که وجه تمایز با کائوتسکی و شرکاء هم در همین است) نه دولتی نظیر جمهوری دموکراتیک پارلمانی عادی بورژوازی بلکه دولتی نظیر کمون ۱۸۷۱ پاریس و نظیر شوراهای نمایندگان کارگران در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷.

برهان سوم من: زندگی و انقلاب اکنون در کشور ما، البته به شکل ضعیف و در حالت جنینی عملاً یک چنین «دولت» جدیدی را به وجود آورده که دولت به معنای خاص کلمه نیست.

این دیگر مسأله ای است مربوط به عمل توده ها نه این که تنها تئوری پیشوایان.

دولت، به معنای خاص آن، فرمانروایی برتوده ها به توسط دسته هائی از افراد مسلح مجزا از مردم است.

دولت نوین در حال پیدایش ما نیز دولت است زیرا دسته های افراد مسلح برای ما لازم است. نهایت درجه نظم برای ما لازم است. لازم است هرگونه تلاش ضدانقلاب را خواه از طرف تزار باشد و خواه از طرف بورژوازی گوچکفی بیرحمانه سرکوب نماییم.

اما دولت نوین در حال پیدایش ما دیگر یک دولت به معنای خاص کلمه نیست زیرا در یک سلسله از نقاط روسیه این دسته های افراد مسلح - خود توده یعنی تمام مردم هستند نه کسانی که بر سر آن ها گماشته شده باشند، از آن ها مجزا، ممتاز و عملاً تعویض ناپذیر باشند.

باید به جلو نگریم نه به عقب، نباید به آن دموکراسی عادی بورژوازی نگریم که به وسیله ی ارگان های سلطنتی یعنی ارگان های قدیمی اداره ی امور پلیس، ارتش و کارمندان دولت سلطه ی بورژوازی را تحکیم می نماید. باید به جلو یعنی به دموکراسی نوین در حال پیدایش نگریم که جنبه ی دموکراسی بودن خود را از دست می دهد، زیرا دموکراسی عبارت است از سلطه ی مردم و مردم مسلح خود نمی توانند بر خود سلطه داشته باشند.

اطلاق کلمه ی دموکراسی بر حزب کمونیست نه فقط از نظر علمی صحیح نیست، بلکه اکنون پس از مارس ۱۹۱۷ به مثابه چشم بندی است که بر دیده ی مردم انقلابی زده می شود و مانع آن است که این مردم آزادانه، جسورانه و به رأی خود بنای نوین یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر نمایندگان را به مثابه یکتا قدرت «دولت» و به مثابه ی مبشر «زوال» هرگونه دولتی، به پا دارند.

برهان چهارم من: باید پایه ی حساب خود را بر موقعیت عینی جهان سوسیالیزم نهاد.

این موقعیت با موقعیت سال های ۱۸۷۱-۱۹۱۴ تفاوت دارد، که در آن مارکس و انگلس آگاهانه با اصطلاح نادرست و اپورتونیستی «سوسیال دموکراسی» موافقت می کردند. زیرا در آن زمان، پس از شکست کمون پاریس، تاریخ کار تشکیلاتی و تهنیتی را در دستور روز قرار داده بود. کار دیگری در بین نبود: آنارشیزم ها نه تنها از لحاظ تنوری بلکه از لحاظ اقتصادی و سیاسی نیز جداً به راه خطا می رفتند (و می روند). آنارشیزم ها شرایط زمان را به طرز نادرستی ارزیابی نمودند و موقعیت جهانی را درک نکردند: سوده‌های امپریالیستی، کارگر انگلیسی را فاسد کرده بود، کمون پاریس درهم شکسته شده بود، جنبش ملی بورژوازی در آلمان (در ۱۸۷۱) تازه به پیروزی رسیده بود و روسیه ی نیمه فنودالی در خواب دیرین بود.

مارکس و انگلس شرایط زمان را به طرز صحیحی به حساب آوردند، موقعیت بین المللی را درک کردند و به وظایف دوران پیشروی بطنی به سوی انقلاب اجتماعی پی بردند.

پس ما هم به وظائف و خصوصیات دوران جدید پی ببریم. از آن نامارکسیست هائی که مارکس در باره ی آن ها می گوید «من تخم اژدها فشاندم ولی حاصلی جز خراطین بر نگرفتم» تقلید نکنیم.

ضرورت عینی سرمایه داری که در جریان رشد خود به مرحله ی امپریالیزم رسیده است، موجب پیدایش جنگ امپریالیستی گردید. جنگ همه ی بشریت را به لب پرتگاه و به سرحد نابودی تمام فرهنگ یعنی بهیمیت کشانده و باز هم میلیون های بی شمار دیگری از افراد را به نابودی تهدید می کند.

راه چاره ای جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد.

و آن وقت در لحظه ای که این انقلاب آغاز می گردد و خانانه، با تزلزل، ناآگاهانه و با حس اعتماد فوق العاده ای نسبت به بورژوازی نخستین گام های خود را بر می دارد. در چنین لحظه ای اکثریت (این حقیقت است، این فاکت است) پیشوایان «سوسیال دموکراسی»، پارلمان نشین های «سوسیال دموکرات» و روزنامه های «سوسیال دموکرات» که هم این ها ارگان های اعمال نفوذ بر مردم اند. به سوسیالیزم خیانت ورزیده، راه ارتداد از سوسیالیزم را در پیش گرفته و به بورژوازی ملی «خویش» گرویده اند. توده ها دچار آشفتگی هستند، گمراه شده اند، دستخوش فریب این سران گردیده اند.

و هر آینه ما عنوان قدیمی و کهنه شده ای را که همانند خود انترناسیونال دوم پوسیده شده است حفظ نمائیم موجبات ترغیب این فریب و تسهیل آن را فراهم ساخته ایم!

راست است که «بسیاری» از کارگران مفهوم سوسیال دموکراسی را به درستی درک می کنند ولی وقت آن است که ما تشخیص میان سوپژکتیف و ابژکتیف را بیاموزیم.

از نظر سوپژکتیف این کارگران سوسیال دموکرات وفادارترین پیشوایان توده های پرولتاریا هستند.

ولی وضع ابژکتیف، وضع جهانی چنان است که عنوان سابق حزب ما فریب توده ها را تسهیل می نماید، پیشروی را مانع می شود، زیرا توده در هر قدم، در هر روزنامه و در هر فراکسیون پارلمانی، پیشوایان یعنی افرادی را می بیند که بانگشان رساتر و کارشان پرآوازه تر است، - و همه ی آن ها

«ایضا سوسیال دموکرات» هستند، همه ی آن ها همان برات های کهنه ای را ارائه می دهند که «سوسیال دموکراسی» صادر نموده است... و اما براهین مخالف کدام است؟.. «ما را با کمونیست های آنارشویست مخلوط خواهند کرد»....

پس چرا ما از مخلوط شدن با سوسیال- ناسیونال ها، سوسیال لیبرال ها و با رادیکال- سوسیالیست ها، که در فریب بورژواآبانه ی توده ها پیشروترین و ماهرترین حزب بورژوازی جمهوری فرانسه است، نمی ترسیم؟.. «توده ها با حزب سوسیال دموکرات خود مانوس شده و کارگران نسبت به آن «علاقه» پیدا کرده اند»...

این یگانه برهان است ولی این برهانی است که هم علم مارکسیزم را پشت گوش می اندازد، هم وظائفی را که فردا در انقلاب مطرح خواهد شد، هم موقعیت ایزکتیف سوسیالیزم جهانی را، هم ورشکستگی ننگین انترناسیونال دوم را و هم زیانی را که گروه «ایضاً سوسیال دموکرات ها» یعنی کسانی که پرولتاریا را احاطه کرده اند به کار عملی وارد می سازند.

این برهان- برهان جمود فکری است، برهان خمود است، برهان رخوت است.

و حال آن که ما می خواهیم ساختمان جهان را تغییر دهیم. ما می خواهیم به جنگ امپریالیستی جهانگیری خاتمه دهیم که صدها میلیون تن گرفتار آنند، و منافع صدها میلیارد سرمایه با آن درآمیخته و جنگی است، که بدون انقلاب پرولتاری یعنی بزرگ ترین انقلاب تاریخ بشری نمی توان آن را با یک صلح حقیقتاً دموکراتیک به پایان رساند.

آن وقت ما خود از خود می ترسیم و جامه ی «مأنوس» و «نازنین» و چرکین را بر تن نگاه می داریم.

وقت آن رسیده است که جامه ی چرکین را از تن به در کنیم و جامه ی تمیزی در بر نماییم.

پتروگراد، ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۷

پسگفتار

رساله ی من در اثر ویرانی اقتصادی و آماده نبودن چاپخانه های پتروگراد برای کار کهنه شده است. رساله در ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۷ نوشته شده و امروز که ۲۸ ماه است هنوز از طبع خارج نشده است!

این رساله به عنوان یک طرح پلاتفرم برای ترویج نظریات من در برابر کنفرانس کشور حزب ما یعنی حزب کارگر بلشویک سوسیال دموکرات روسیه نوشته شده بود. این رساله که در چند نسخه ماشین شده قبل از کنفرانس و در جریان کنفرانس بین اعضای حزب پخش شده بود، به هر حال تا اندازه ای تأثیر خود را بخشید ولی اکنون دیگر کنفرانس ۲۴-۲۹ آوریل ۱۹۱۷ به سر رسیده و قطعنامه هایش مدت هاست منتشر شده است (رجوع شود به ضمیمه ی شماره ۱۳ روزنامه ی «سالداتسکایا پراودا») و خواننده ی دقیق به سهولت مشاهده خواهد کرد که متن رساله ی من اکثراً طرح اولیه این قطعنامه هاست.

برای من فقط این باقی می ماند اظهار امیدواری کنم که رساله ی من برای توضیح قطعنامه های مزبور متضمن فایده ای خواهد بود و سپس در روی دو نکته مکث نمایم.

من در صفحه ی ۲۷ پیشنهاد می کنم باید فقط به منظور کسب اطلاع در سیمروالد ماند*. کنفرانس در این نکته با من موافقت نکرد و من مجبور شدم علیه قطعنامه ی مربوط به انترناسیونال رأی دهم. هم اکنون با وضوح تمام دیده می شود که کنفرانس دچار اشتباه گردیده است و جریان حوادث به سرعت آن را اصلاح خواهد نمود. ما با باقی ماندن در سیمروالد (ولو علیرغم تمایل خود) در امر تعویق تأسیس انترناسیونال سوم شریک می شویم؛ ما به طور غیرمستقیم تأسیس آن را به تأخیر می اندازیم، زیرا سیمروالد که از لحاظ مسلکی و سیاسی حکم مرده را پیدا کرده مانند سرباری دست ما را بند نموده است.

وضع حزب ما در برابر کلیه ی احزاب کارگر سراسر جهان اکنون چنان است که موظفیم بی درنگ انترناسیونال سوم را تأسیس کنیم. به جز ما اکنون کس دیگری نیست این کار را انجام دهد و تعویق آن هم زیانبخش است. اگر ما فقط به منظور کسب اطلاع در سیمروالد باقی می ماندیم بلافاصله دست خود را برای یک چنین تأسیسی باز می گذاردیم، (در عین حال اگر اوضاع و احوال امکان استفاده از سیمروالد را هم می داد قادر به استفاده ی از آن بودیم).

ولی اکنون، در نتیجه ی اشتباه کنفرانس، مجبوریم حداقل تا ۵ ژوئیه سال ۱۹۱۷ به طور پسیف در انتظار بنشینیم (یعنی تا موعد دعوت کنفرانس سیمروالد؛ باز اگر یکبار دیگر این موعد را به تأخیر نیاندازند خوب است! زیرا تا کنون یکبار آن را به تأخیر انداخته اند...)

ولی تصمیمی که کمیته ی مرکزی حزب ما به اتفاق آراء پس از کنفرانس اتخاذ نمود و در شماره ی ۵۵ «پراودا» مورخه ۱۲ ماه مه به چاپ رسید

* - رجوع شود به بخش قبلی (ورشکستگی انترناسیونال سیمروالد...).

نیمی از این اشتباه را اصلاح کرد: مقرر شد در صورتی که سیمر والد به مشاوره با وزراء اقدام نماید ما از آن خارج شویم. من به خود اجازه می دهم اظهار امیدواری کنم که نیمه ی دوم اشتباه نیز همین که ما نخستین شورای بین المللی «دست چپی ها» («جریان سوم» یا «انترناسیونالیست های در کردار». رجوع شود به صفحه ۲۳- ۲۵ این رساله*) را فراخوانیم به زودی اصلاح خواهد شد.

نکته ی دومی که باید روی آن مکتب نمود تشکیل «کابینه انتلافی» ۶ ماه مه سال ۱۹۱۷ است. رساله در این مورد بخصوص کهنه به نظر می رسد.

ولی در حقیقت امر، همانا در این مورد است که رساله بهیچوجه کهنه نشده است. این رساله بنای همه چیز را بر تحلیل طبقاتی گذاشته که منشویک ها و ناردنیک ها که شش وزیر به عنوان گروگان در مقابل ده وزیر سرمایه داران داده اند شدیداً از آن هراسانند. و همانا به همین جهت که رساله بنای همه چیز را بر تحلیل طبقاتی گذارده کهنه نشده است، زیرا شرکت تسره تلی و چرنف و شرکاء در کابینه فقط به میزان ناچیزی شکل سازش شورای پتروگراد را با دولت سرمایه داران تغییر داده است و من در رساله ی خود عمداً در صفحه ی ۸ تأکید کردم که «آن چه در این مورد بیش تر منظور نظر من است سازش ظاهری نبوده بلکه پشتیبانی در عمل است**».

هر روز با وضوح بیش تری ثابت می شود که تسره تلی و چرنف و شرکاء همانا فقط گروگان های سرمایه داران هستند و دولت «نونوار شده» بهیچوجه نمی خواهد هیچ یک از وعده های خود را چه در رشته ی سیاست خارجی و

*- رجوع شود به بخش قبلی (وضع کار در انترناسیونال سوسیالیستی).

** - رجوع شود به بخش های قبلی (قدرت دوگانه ی خود ویژه و معنای طبقاتی آن) و همین طور (خود ویژگی تاکتیک که از گفته های پیشین ناشی می شود).

چه در رشته ی سیاست داخلی اجرا کند و نمی تواند هم اجرا کند. چرنف و تسره تلی و شرکاء خودکشی سیاسی کرده اند و بدست یاران سرمایه داران بدل شده اند و عملاً انقلاب را خفه می کنند، کرنسکی چنان در غلطیده که علیه توده ها از قوه ی جبریه استفاده می کند (رجوع شود به صفحه ی ۹ رساله: «گوچکف عجالتاً فقط تهدید می کند که علیه توده ها به قوه ی قهریه متوسل خواهد شد»* و حال آن که بر کرنسکی لازم آمد این تهدیدها را عملی کند...).

چرنف و تسره تلی و شرکاء از نظر سیاسی هم خود و هم احزاب خود یعنی حزب منشویک ها و اس ارها را فنا ساختند. روز به روز مردم با وضوح بیش تری این نکته را درک خواهند نمود.

کابینه ی ائتلافی- فقط یک لحظه ی انتقالی از سیر تکامل آن تضادهای اساسی طبقاتی انقلاب ماست که من در رساله ی خود به اختصار تحلیل کرده ام. ادامه ی این جریان برای مدتی مدید ممکن نیست. یا باید به قهقرا یعنی در تمام جهات به سوی ضدانقلاب رفت و یا باید به جلو رفت یعنی به کار انتقال قدرت حاکمه به طبقات دیگر پرداخت. به هنگام انقلاب و در شرایط جنگ جهانی امپریالیستی نمی توان در جا ایستاد.

ن. لنین

پترزبورگ- ۲۸ ماه ۱۹۱۷

در سال ۱۹۱۷ در جزوه ی موسوم به "اسناد و مدارک مربوط به مسأله ی ارضی" به چاپ رسید.

*- رجوع شود به بخش قبلی (خود ویژگی تاکتیک که از گفته های پیشین ناشی می شود).



نشر کارگری سوسیالیستی